

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۱ Scopus

صص ۱۷۴-۲۲۴

چشم‌انداز خروج آمریکا از غرب آسیا در پرتو سیاست راهبردی منطقه‌ای

دکتر محمدجواد فتحی - دانش‌آموخته دکتری رشته مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی (گرایش آینده

پژوهی)، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

دکتر محمد رحیمی عبوضی - استاد گروه علوم سیاسی و مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشکده علوم

انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

دکتر شهره پیرانی - استادیار گروه علوم سیاسی و مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشکده علوم

انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

DOR:20.1001.1.17354331.1401.18.66.7.5

چکیده

آمریکا به عنوان مهم‌ترین کنشگر فرامنطقه‌ای نفوذ زیادی در غرب آسیا پیدا کرده و ائتلاف‌های نظامی و امنیتی متعددی با دولت‌های درون منطقه‌ای منعقد ساخته است. روندهای نوظهوری نظیر افزایش روز افزون قدرت چین و شکوفایی نفت شیل در آمریکا منتج به تولید فرض کاهش اهمیت غرب آسیا برای این کشور و متعاقباً تشدید روند خروج شده است. مسئله اصلی پژوهش واکاوی پنداره خروج آمریکا از غرب آسیا در سپهر اهداف و راهبردهای منطقه‌ای است. هدف محوری پاسخگویی به این سوال است که آیا آمریکا در پرتو سیاست راهبردی منطقه‌ای، قصد خروج از غرب آسیا را دارد؟ فرضیه پژوهش این است که اهداف آمریکا در غرب آسیا از قاعده پابرجایی پیروی کرده و تغییر محسوسی نیافته است، اما راهبرد جنگ پیاده نظام و دخالت مستقیم به دلیل فرسایشی بودن، هزینه زیاد و فرجام نامشخص، به سمت راهبرد هوابرد و عملیات نقطه‌ای، مداخله غیرمستقیم و درگیر ساختن بازیگران منطقه‌ای سوق پیدا کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اهداف آمریکا از جمله امنیت اسرائیل، کنترل قیمت و کریدورهای انرژی، سد نفوذ چین و روسیه، تجارت جنگ و تسلیحات و سد نفوذ ایران و جستارگشایی از راهبردهایی نظیر موازنه‌سازی فراکرانه‌ای، شبکه‌سازی پایگاهی، طعمه‌گذاری، آتش‌بیاری معرکه، عملیات بهپادی، تشکیل ناتوی عربی و تجزیه و تسخیر نه تنها نشانگر قصد خروج نیست، بلکه حاکی از تلاش جهت حضور

بلندمدت است. روش پژوهش کیفی بوده و از رویکرد تحلیل اسنادی بهره برده شده است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، غرب آسیا، احاله مسئولیت، سدنفوذ، واقع‌گرایی تهاجمی.

۱. مقدمه

بررسی پویای امنیت و سیاسی غرب آسیا بدون شناخت دقیق سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نظیر آمریکا اگر چه ممکن است اما دقیق و کامل نیست. غالب رویدادها و روندهای گذشته و جاری در گستره غرب آسیا تحت تأثیر اهداف و عملکرد قدرت‌های بزرگ قرار دارد. غرب آسیا به لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی منطقه‌ای کم‌نظیر در کره خاکی به حساب می‌آید، موقعیت جغرافیایی و ثروت طبیعی که در این گستره وجود دارد به میزان قابل توجهی این زیرسیستم را نسبت به سایر مناطق در جایگاه پراهمیت‌تری قرار داده است. عدم همسانی مناطق چندگانه جهانی به لحاظ دارا بودن منابع طبیعی منجر به این شده که کنشگران واقع در یک بخش کم بهره از دنیا، نسبت به مناطق غنی همچون غرب آسیا چشم‌داشت پیدا کنند. آمریکا فعال‌ترین پیشران برون‌منطقه‌ای مداخله‌گر در غرب آسیا است که تقریباً در هزاره سوم میلادی هیچ روندی را بدون بررسی نوع و میزان نقش‌آفرینی آن نمی‌توان سنجش کرد؛ بسیاری از رخداد‌های غرب آسیا از جمله بحران‌ها، جنگ و تنش متأثر از حضور منطقه‌ای این کشور است. غرب آسیا تا قبل از خیزش اقتصادی چین در شرق آسیا، برترین و پایدارترین عنصر در سیاست خارجی آمریکا بود، اما خیزش اقتصادی چین از یک سو و همچنین انقلاب نفت شیل منجر به تولید فرضیه‌هایی شده که دیگر منطقه غرب آسیا را حائز اهمیت سابق نمی‌دانند. سوال اصلی پژوهش این است که آیا آمریکا در پرتو سیاست راهبردی منطقه‌ای، قصد خروج از غرب آسیا را دارد؟ رمزگشایی از لایه‌های پنهان سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا با کنکاش اهداف و نگاه ژرف به راهبردهای این کشور میسر است. روش پژوهش کیفی است و از رویکرد تحلیل اسنادی بهره برده شده است، داده‌ها با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و استفاده از ابزار فیش‌برداری استخراج شده است. سازماندهی مقاله به این صورت است که ابتدا مبانی نظری بررسی می‌شود، سپس ذیل فراز دوم روند حضور آمریکا در غرب آسیا تشریح می‌گردد، در بخش‌های سوم و چهارم اهداف و

راهبردهای منطقه‌ای آمریکا مورد مذاقه و امعان نظر قرار گرفته و در نهایت تجزیه و تحلیل نهایی ارائه می‌شود.

۲. روش تحقیق

روش پژوهش کیفی است و داده‌ها با استفاده از رویکرد تحلیل اسنادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به منظور گردآوری داده‌ها به منابع کتابخانه‌ای از جمله کتاب‌ها، مقالات، اسناد و گزارش‌های راهبردی مراجعه شده است. ابزار گردآوری داده‌ها نیز فیش‌برداری می‌باشد.

۳. مباحث نظری

۳-۱. رئالیسم تهاجمی

واقع‌گرایی تهاجمی از زمره نظریه‌های برجسته در حوزه روابط بین‌الملل است که شارحان آن ابتدا پنج مفروض را مطرح کرده و شاکله اصلی استدلال‌های آنها به منظور تبیین سیاست بین‌الملل نیز مبتنی بر این چند اصل بنا می‌گردد. از جمله اینکه ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است، قدرت‌های بزرگ همواره میزانی از تمایلات و توانمندی‌های تهاجمی را دارند، دولت‌ها هیچ وقت نمی‌توانند درباره نیات و هدف‌های دیگر کنشگران اطمینان کامل داشته باشند و بنابراین عنصر اساسی حاکم بر الگوی رفتاری آنها بی‌اعتمادی است، بقا محوری هدف محوری دولت‌هاست و نهایتاً اینکه عقلانیت مبتنی بر محاسبه سود و زیاد بر رفتار دولت‌ها حاکم است (Mearsheimer, 2001: 30-31). به باور واقع‌گرایان تهاجمی، این سیستم بین‌المللی آنارشیک و توزیع قدرت است و نه ماهیت انسانی که به مثابه دست نامرئی رفتار تمام قدرت‌های بزرگ را شکل می‌دهد. ساختار بین‌المللی انگیزه‌های قدرتمندی را برای کشورها ایجاد می‌کند تا به دنبال فرصت‌هایی برای به دست آوردن قدرت و تأثیرگذاری بر کشورهای رقیب باشند. الزامات ساختار به شدت آنارشیک، قدرت‌های بزرگ را وادار می‌کند تا امنیت خود را با استفاده از سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و همچنین بهره‌گیری از فرصت‌ها برای به دست آوردن قدرت بیشتر و تضعیف رقبای بالقوه، به حداکثر برسانند. کشورهای با میزان قدرت بیشتر از دولت‌های با قدرت کمتر، امنیت بیشتری دارد. به این صورت می‌توان گفت که حداکثر قدرت منجر به حداکثر امنیت می‌گردد و حداکثر امنیت نیز باعث حداکثر بقای کنشگران می‌شود (Mearsheimer, 2013: 75).

چنین ساختاری قدرت‌های بزرگ را در وضعیتی قرار داده که همواره سودایی بی‌رحم، خطرناک و به صورت بی‌وقفه جهت کسب قدرت داشته باشند، کسب قدرت نیز غالباً کشورها را به سیاست‌های برون‌مرزی سوق می‌دهد. رابرت گیلپین در همین رابطه استدلال می‌کند که: «با افزایش قدرت یک کشور، تلاش می‌کند کنترل سرزمینی، نفوذ سیاسی و یا تسلط بر اقتصاد بین‌المللی را گسترش دهد» (Lobell, 2019: 4). در این میان تنها کنشگرانی منافع سیاسی خود را در خارج از کشور گسترش می‌دهند که به سطح مناسبی از قدرت نسبی رسیده باشند (Zakaria, 1998: 19). شارحان این نظریه غالباً به استدلال توسیدید در کتاب گفتگوی ملیان اشاره می‌کند که می‌گوید: «افراد قوی آنچه می‌توانند انجام می‌دهند و افراد ضعیف همان چیزی را که باید تحمل می‌کنند، متحمل می‌شوند» (Lobell, 2019: 3). از این منظرگاه به دلیل هراس دولت‌ها از دیگران سعی در اتخاذ خودیاری و خوداتکایی دارند. خودیاری اساساً منجر به بقا و امنیت کشورهای می‌گردد، اولین قدم جهت خودیاری نیز کسب حداکثری قدرت است.

علاوه بر موارد فوق قدرت‌های بزرگ سه هدف دیگر را نیز مدنظر قرار می‌دهند. یکم؛ پیشینه‌سازی ثروت و کسب بیشترین میزان از ثروت جهان جزء اهداف محوری کشورها است؛ زیرا سیاست‌مداران این کشورها بر این اعتقاد هستند که کسب حداکثر ثروت، پایه‌ی قدرت اقتصادی است، و قدرت اقتصادی به عنوان قدرت پنهان (Toft, 2005: 384) پایه‌ی قدرت نظامی به شمار می‌رود. دوم؛ برتری زمینی یک اصل اساسی در هژمون‌شدن است. بدون قدرت زمینی یک کشور قادر نخواهد بود که سهم خود از منافع جهانی را به حداکثر برساند و به علاوه بر رقبای در حال ظهور یا دشمنان سابق فائق آید. سوم؛ برتری هسته‌ای در عرصه جهانی نیز یک اهرم بازدارنده است و قدرت‌های بزرگ پیوسته باید بر پویایی و کارآمدی این حوزه تمرکز کنند (Mearsheimer, 2001: 114). علاوه بر بنیان‌های نظری فوق از منظر واقع‌گرایی تهاجمی

-
1. Robert Gilpin
 2. Thucydides
 3. The Melian Dialogue
 4. Latent Power

قدرت‌های بزرگ به طور کلی مجموعه راهبردهای ذیل را به منظور افزایش قدرت خود و خنثی‌سازی تهدید دیگر کشورها انتخاب و به کار می‌گیرند:

۱. موازنه‌سازی فراکرانه‌ای: این سیاست از آنجا نشأت می‌گیرد که اگر یک کشور بخواهد به صورت مستقیم در تمامی مناطق مورد هدف مداخله نماید، از توانایی لازم برخوردار نیست، تنها راه‌حل پیش‌روی این کشور برای پرهیز از مداخله مستقیم و همزمان در بحران‌های منطقه‌ای و جهانی، رجوع به سیاست حفظ موازنه منطقه‌ای در سرزمین‌های واقع در ماورای دریاها یا احاله مسئولیت است (Pullack, 2018). هدف اصلی این است که در قاره اروپا، شمال شرقی آسیا و خلیج فارس هیچ هژمون احتمالی وجود نداشته باشد. قدرت هژمون باید به عنوان اولین خط دفاعی به نیروهای منطقه‌ای متوسل شود و به آنها اجازه دهد تعادل قدرت را در همسایگی خود حفظ کنند. احاله مسئولیت به مفهوم واگذاری بخشی از مأموریت عملیاتی به متحدان منطقه‌ای است. در واقع کشوری که سعی می‌کند از مسئولیت فرار کند سعی دارد که کنشگر دیگری - دولت‌ها، گروه‌های غیردولتی و حتی سازمان‌های تروریستی - را وادار کند که هزینه‌های ایجاد موازنه و یا جنگ محتمل با یک مهاجم را بر عهده گیرد. دولت‌هایی که مستقیماً توسط مهاجم تهدید می‌شوند، تلاش می‌کنند برای حل این مشکل دولت در معرض تهدید دیگری را پیدا کنند تا او را جلو بیندازند. بدین سان تا وقتی که دولت مسئولیت‌پذیر مشغول دفاع از موازنه قوا است، آنها می‌توانند بدون تحمل صدمه و آسیب به بقای خود ادامه دهند. به همین خاطر است که احاله مسئولیت غالباً یک راهبرد جذاب است؛ زیرا اگر درگیری شروع شود، ممکن است احاله‌کننده مسئولیت با خیال راحت درخارج از منازعه قرار بگیرد و بدون درگیری موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهد. احاله‌دهندگان مسئولیت امکان افزایش قدرت پذیرنده مسئولیت مورد نظر را میسر می‌سازند. قدرتی که هزینه‌ها را بر عهده گرفته شانس بیشتری برای مهار دولت مهاجم خواهد داشت که این مسئله انتظارات احاله‌دهنده مسئولیت را برای باقی ماندن در حاشیه‌ی درگیری جامه عمل می‌پوشاند. دولت‌های مورد تهدید که به وسیله یک حایل همچون دریا از منابع تهدید جدا شده‌اند، احتمالاً احساس آسیب‌پذیری کمتری در برابر تهدید خارجی دارند و در نتیجه مایلند مسئولیت مقابله با کنشگران به اصطلاح تهدیدآفرین را به یک دولت تهدیدشده دیگر که با دولت تهدیدکننده به

لحاظ جغرافیایی یا هم مرز است یا به لحاظ مسافت فاصله دریایی و زمینی زیادی میان آنها نیست، واگذار نمایند. بر این اساس از میان دولت‌های در معرض تهدید معمولاً آنهایی که در همسایگی دولت متجاوز به سر می‌برند مسئولیت مقابله با آن را بر عهده می‌گیرند، در حالی که آن دسته که فاصله بیشتری با متجاوز دارند، معمولاً از مسئولیت فرار می‌کنند (Mearsheimer, 2011: 295-297). باید به این نکته نیز توجه داشت که قدرت هژمون اگرچه به متحدین کمک می‌کند و تعهد می‌دهد تا از آنها پشتیبانی نماید اما سعی می‌نماید هنگامی که ضرورت وجود نداشته باشد از استقرار تعداد زیادی از نیروها در خارج از کشور اجتناب کند. ممکن است در مواقع ضرورت و به منظور محافظت از برخی منافع خود در خارج از کشور، یگان‌های نظامی کوچک، تجهیزات و ابزارهای رصد و جمع‌آوری اطلاعات را در مناطق هدف مستقر سازد. در چنین صورتی باید گفت که ابرقدرت عمدتاً تجهیزات را در سرزمین متحدان منطقه‌ای مطمئن مستقر می‌کند؛ زیرا آنها انگیزه و تلاش به مراتب بیشتری دارند که مانع از تسلط دولت دیگر شوند (Mearsheimer and Walt, 2016: 73).

۲. **طعمه‌گذاری:** کشورها با استفاده از راهبردهای خونریزی و طعمه‌های خونین سعی در نگه داشتن یا فریب رقبا در درگیری‌های طولانی را دارند، در صورتی که خود در حاشیه باقی می‌مانند مابقی در حال جنگ هستند. طعمه‌گذاری غالباً با رویکرد تحریک سیاست‌گذاران دیگر کشورها به درگیری کاربست پیدا می‌کند. به عنوان نمونه یک ابرقدرت که در سپهر بی‌ثباتی در منطقه مورد نظر به نحو مناسب‌تر و کم‌هزینه‌تری منافع خود را بر آورده می‌سازد، کشورهای واقع در یک منطقه جغرافیایی که برخی اختلافات نژادی، قومی، ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی با همدیگر دارند را تهییج به نبرد می‌کند.

۳. **باج‌گیری:** این استراتژی به معنای تهدید به استفاده از زور و به‌کارگیری حربه نظامی جهت مجاب نمودن رقبا به امتیازدهی است. کنشگر مجری این سیاست به هیچ‌وجه از حربه فیزیکی بهره نمی‌گیرد، بلکه صرفاً جهت هراس دشمنان از این اهرم استفاده می‌کند. تهدیدات قهرآمیز و ارباب

1. Bait and Bleed

2. Blackmail

بدون استفاده از زور، نتایج موردنظر را حاصل می‌کند. باج‌گیری از طریق تهدید رقیب برای گرفتن امتیاز، یکی از گزینه‌های بوده که از دیرباز جهت کسب سودهای نسبی در دستورکار قرار گرفته است. با این حال، با توجه به اینکه دولت‌های بزرگ قادر به مقاومت در برابر آنها هستند، باج‌خواهی فقط در برابر کشورهای کوچک مؤثر است.

۴. **آتش‌بیار معرکه!** به معنای ایجاد درگیری و به کار بردن سازوکارهایی جهت امتداد آن برای مدت‌های مدیدی است در این استراتژی هدف اطمینان یافتن از آن است که هر گونه جنگ بین رقبا تبدیل به یک منازعه طولانی و پرهزینه شود تا قدرت و توان ایشان را تضعیف کند. تضعیف رقبا فرصت بی‌نظیری برای قدرت بیرون از درگیری است. در کارزاری که قدرت‌های درگیر مشغول تضعیف همدیگر و هدر دادن توانمندی‌های نظامی و مالی در میدان منازعه هستند، قدرت خارج از جنگ به توسعه توانمندی‌های خود می‌پردازد.

۵. **دنباله‌روی:** دنباله‌روی به معنای اتحاد و پیوستن به منبع خطر است (Walt, 1987: 17). این رویکرد زمانی انتخاب می‌شود که یک دولت نیروهای خود را با یک رقیب بسیار قوی‌تر پیوند دهد، با پذیرش این امر که شریک توانمند جدیدش به سهمی نامتناسب از غنایمی که همراه با یکدیگر به دست می‌آورند، دست خواهد یافت. در واقع استراتژی دنباله‌روی ناظر بر نیل به منافع با هزینه قدرت بزرگ دیگر است (Gunasekara, 2015: 212). راهبرد دنباله‌روی بیشتر در خصوص کشورهای کوچک صدق می‌کند که فاقد منابع قدرت از جمله جمعیت، مساحت، قدرت نظامی مطلوب و کیفی هستند. به همین خاطر قدرت مواجهه با منبع تهدید را ندارند. به علاوه اینگونه کشورها درصدد هستند که با دنباله‌روی و در پیش گرفتن راهبرد تطابق و تعامل‌پذیری با قدرت‌های بزرگ به برخی پیشرفت‌ها نائل آیند. این کشورها در چنین مواقعی رویکرد دیگر یاری را مفید می‌دانند. روی هم رفته پیوستگی با منبع خطر موازن با واگذاری بخش‌هایی از استقلال اینگونه کنشگران است.

۶. **ساکت‌سازی:** در استراتژی ساکت‌سازی یک دولت مورد تهدید امتیازاتی نسبی را به رقیبش می‌دهد که موازنه قوا را به نفع دریافت‌کننده تغییر می‌دهد. کشوری که این استراتژی را در پیش

می‌گیرد موافق است که تمام یا بخشی از سرزمین یک دولت ثالث را به دشمن قدرتمندش تسلیم کند که هدف از دادن چنین امتیازی تعدیل رفتار است تا مهاجم را به رفتاری صلح‌جویانه‌تر رهنمون گردد و در صورت امکان آن را به یک قدرت خواهان وضع موجود تبدیل کند. مرشایمر ضمن خطرناک و خیالی‌اقلمداد کردن این استراتژی می‌گوید: «این رویکرد تنها منجر به این می‌شود که اشتها و آرزوی یک کشور برای پیروزی و فتح را برانگیزاند نه آنکه آن را کاهش دهد» (Mearshymer, 2001: 159-164). مرشایمر بر این باور است که قدرت‌های بزرگی که به دنبال بقای خودشان هستند بایستی نه ساکت‌سازی کنند و نه دنباله‌رو دشمنانشان باشند.

۴. روند حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا

دخالت آمریکا در منطقه از اوایل دهه ۱۹۷۰ و در پی خروج انگلیس از شرق سوئز به طرز چشمگیری گسترش یافت. با این وجود، در آن زمان به دلایل مختلف واشنگتن به هیچ وجه در موقعیت ایده‌آل قرار نگرفت. از طرفی جنگ ویتنام، حمایت کنگره و مردمی از درگیری‌های نظامی در خارج از کشور را به شدت با مشکل مواجه کرده بود. دوم آنکه شوک نفتی سال ۱۹۷۳ چالش دیگری را در احیای اقتصاد ایالات متحده و بقیه کشورهای صنعتی غرب پدیدار ساخته بود. ظهور روند نقش‌آفرینی آمریکا در خاورمیانه پس از جنگ یوم کیپور در اکتبر ۱۹۷۳ آغاز شد. در این دوره آمریکا استراتژی بزرگ موازنه‌سازی فراکرانه‌ای و احاله مسئولیت به متحدان منطقه‌ای را جهت کنترل شوروی و کنشگران ناهمسو در خاورمیانه برگزید (Prifti, 2017: 59). آمریکا از طریق این راهبرد منافع خود را در خاورمیانه بدون حضور نظامی قابل ملاحظه‌ای مدیریت کرد. پیرو این سیاست تئوریسن‌های آمریکایی با همکاری و تأمین بودجه کشورهای محلی، بر ضد سلطه شوروی عمل کرد. چشم‌انداز استراتژیک آمریکا مبتنی بر رویکرد دو ستونی نیکسون بود که طبق آن واشنگتن خصوصاً از طریق فروش مقادیر عظیم سلاح‌های پیشرفته، از عربستان و ایران حمایت می‌کند. این دو کشور به عنوان ضامن تعادل قدرت منطقه‌ای مطلوب برای منافع آمریکا عمل می‌کردند. مسئله دیگری که طی این سال‌ها جریان داشت این بود که هنری کیسینجر به عنوان وزیر امور خارجه دولت ریچارد نیکسون، جهت آشتی اسرائیل و همسایگان عرب تلاش زیادی

کرد. همین تلاش‌ها منجر به رشد نفوذ آمریکا در منطقه شد. در نتیجه این تلاش‌ها کشور مصر از صف همگرایی با اتحاد جماهیر شوروی جدا شد. پس از آن نفوذ آمریکا از طریق تلاش‌های جیمی کارتر با انعقاد معاهده صلح اسرائیل و مصر افزایش یافت (Center Of Military History, 2010:24). رویکرد دو ستونی واحاله مسئولیت در سال ۱۹۷۹ توسط انقلاب ایران از بین رفت. ایران که زمانی به عنوان قدرتمندترین و قابل اعتمادترین شریک آمریکا در خلیج فارس تلقی می‌شد، بدبینی شدیدی نسبت به آمریکا پیدا کرد (Takeyh, 2006:85).

آن چیزی که آمریکا را بیش از پیش در امور منطقه غرب آسیا درگیر کرد حمله عراق به کویت و متعاقب آن تهاجم آمریکا و متحدان این کشور در سازمان ناتو به عراق بود. بیل کلینتون با یک جهان‌بینی و مجموعه‌ای از اولویت‌ها و متفاوت از پیشینیان خود وارد کاخ سفید شد. اما در مورد خاورمیانه دولت جدید سیاست پیشینیان خود را تداوم بخشید (Pagliarulo, 2016:14). وی با طرح رویکردی جدید قصد داشت سازوکاری قهری جهت جلوگیری از تهدید ثبات جریان آزاد نفت از خلیج فارس و مقابله با عراق و ایران فراهم کند. به همین خاطر پس از عقب‌نشینی عراق از کویت همزمان به منظور کنترل ایران و عراق یک گروه بزرگ از ارتش آمریکا با هدف حضور دائم در منطقه مستقر شدند و به عنوان بخشی از استراتژی جدید دولت کلینتون مبنی بر مهار دوگانه به ایفای نقش پرداختند (Wechsler, 2019:27). بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳، ایالات متحده حدود ۵۰۰۰ نیروی زمینی، بیش از ۵۰۰۰۰ نیروی هوایی و بیش از ۱۰۰۰۰ پرسنل نیروی دریایی در منطقه را حفظ کرد.

حملات یازده سپتامبر به عنوان یک شگفتی‌ساز، دگردیسی تمام عیاری نسبت در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا پدید آورد. این رخداد منجر به جایگزینی افراط‌گرایی و تروریسم به جای کمونیسم به عنوان دشمن آمریکا طی سالیان جنگ سرد شد. غرب آسیا با روی کارآمدن بوش پسر بیش از هر منطقه در کانون توجه قرار گرفت. متعاقب این حادثه دولت بوش یک راهبرد مداخله‌گرایانه را در سیاست خاورمیانه در پیش گرفت. در این دوره آمریکا به افغانستان حمله کرد و این کشور را اشغال نمود. پس از حمله به افغانستان جرج بوش پسر بر این اعتقاد بود که صدام حسین برای منافع آمریکا و اسرائیل به اندازه کافی خطرناک است که سیاست مهار در دهه گذشته

کافی نبوده است (Hudson,2013:334). به همین خاطر در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در سخنرانی سالیانه خود در کنگره آمریکا ایران، عراق و کره شمالی را محور شرارت نامید و با نامیدن این کشورها به عنوان بزرگترین تهدید برای منافع آمریکا (Hara and Hall,2018:13) و طرح شعار نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و دستور کار آزادی (Ashford,2018:132)، عراق را در سال ۲۰۰۳ اشغال کرد. در واقع خلاف آن چیزی که در استراتژی دوم امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ اشاره داشته بود که: «ما به دنبال خاورمیانه‌ای متشکل از دولت‌های مستقل هستیم که با یکدیگر در وضعیت صلح قرار داشته و در یک بازار جهانی آزاد به مشارکت بپردازند» (National Security Strategy,2006:14)، غرب آسیا را در آشوب کامل قرار داد.

پس از آن باراک اوباما استراتژی خاورمیانه خود را مبتنی بر رویکرد ترمیم خسارات وارده در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش تدوین کرد. به زعم وی آمریکا نیاز داشت که ارتش فرسوده و خسته خود را در حالت استراحت قرار دهد. برای این منظور، او سطح و میزان عملیات سربازان را در عراق کاهش داد، از نظر وی اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ جنگ انتخابی بود و جنگ ضروری به شمار نمی‌رفت (Hass,2010:338). به همین خاطر اوباما از مداخلات جدید نظامی در مقیاس بزرگ اجتناب کرد، از متحدین خواست مسئولیت بیشتری را برای امنیت منطقه‌ای به عهده بگیرند (Thompson,2018:1). از منظر وی متحدان منطقه‌ای بدون پذیرش بخشی از مأموریت‌های راهبردی آمریکا در واقع از این کشور سواری مجانی می‌گیرند. به همین خاطر در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ اینگونه اشاره شده است که: «در حل درگیری‌ها در غرب آسیا و ایجاد ثبات درازمدت در منطقه بیش از استفاده و حضور نیروهای نظامی آمریکایی نیاز است و به شرکایی نیاز داریم که بتوانند از خود دفاع کنند» (National Security Strategy,2015:26). دولت اوباما گرچه به نقش هژمونیک آمریکا باور داشت بر این اعتقاد بود که بایستی بین مناطق اصلی و مسائل فرعی و مناطق پیرامونی تمایز قائل شده است (Rudolf,2016:6). از منظر وی تهدید اصلی آمریکا

-
- 1.Freedom Agenda
 - 2.War of Choice
 - 3.War of Necessity

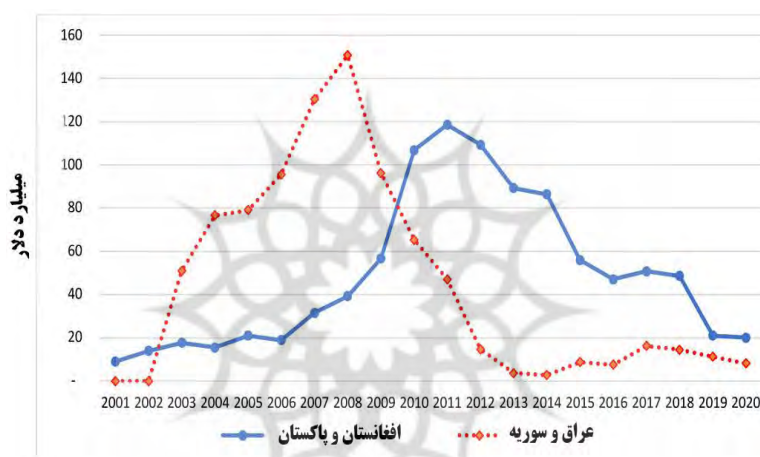
در شرق آسیا قرار دارد و خیزش و رشد سریع اقتصادی چین تهدید اصلی آمریکا در آینده خواهد بود، لذا عمده تمرکز این کشور بایستی بر سد نفوذ پیشرفت چین قرار داده شود. روی هم رفته دکترین سیاست خارجی باراک اوباما در خصوص غرب آسیا اغلب با اصطلاحاتی از جمله هدایت در سایه یا رهبری از پشت، محدودیت و صبر استراتژیک یا عقب‌نشینی چندجانبه قابل توصیف است. مواردی نظیر عقب‌نشینی از عراق در سال ۲۰۱۱، عدم مداخله بیشتر در بحران لیبی، سازش با ایران در مورد برنامه هسته‌ای و بیشتر از همه انفعال در مورد جنگ داخلی سوریه، جملگی ناظر بر مصادیق فوق است (Varga, 2016:1).

با روی کار آمدن دونالد ترامپ و با توجه پیشینه کاری وی به لحاظ اینکه در عرصه تجارت فعالیت می‌کرد، استنباط غالب این بود که در عرصه سیاست خارجی رویکردهای جدیدی را در پیش خواهد گرفت. اظهارات اولیه ترامپ نشانگر علاقه به رویکردی در سیاست خارجی بود که هزینه‌های اقتصادی و مالی زیادی را متوجه اقتصاد آمریکا نکند. لذا از مسائلی همچون اول آمریکا^۳ صحبت به میان آورد و کارآفرینی و رفاه برای مردم آمریکا به عنوان اولویت اصلی قرار گرفت. وی آرزو داشت تا از سیاست بین‌الملل به منظور تحقق معاملات بهتر با رقبای و همچنین متحدان استفاده کند. به همین خاطر بر این اعتقاد بود که متحدان آسیایی باید برای امنیت خود هزینه بیشتری بپردازند (Overhaus and Brozus, 2016:2). به باور وی ایالات متحده منابع خود را به خاطر منافع متحدان منطقه‌ای به خطر انداخته است. وی دیدگاه منفی نسبت به سیاست خارجی رؤسای جمهور پیش از خود داشت که آمریکا را درگیر جنگ‌های ادامه‌دار در غرب آسیا کرده بودند. در همین رابطه ترامپ در سخنرانی خود در فوریه ۲۰۱۹ گفت: «سربازان دلاور ما تقریباً ۱۹ سال است که در خاورمیانه می‌جنگند. در افغانستان و عراق، نزدیک به ۷۰۰۰ قهرمان آمریکایی جان خود را از دست داده‌اند. بیش از ۵۲۰۰۰ آمریکایی به شدت زخمی شده‌اند. ما بیش از ۷ تریلیون دلار در خاورمیانه هزینه کرده‌ایم. من به عنوان ریاست جمهوری، وعده رویکرد تازه‌ای را

1. Leading from Behind
2. Multilateral Retrenchment
3. America First

دام. ملت‌های بزرگ نباید گرفتار جنگ‌های بی‌پایان شوند» (Parsi, 2020). ادعاهای ترامپ با واقعیات سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا تطابق دارد. این کشور دست کم پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا سال مالی ۲۰۲۰ میلادی ۶ تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلار در خاورمیانه هزینه کرده است (Crawford, 2019:3). شکل (۱) نشانگر هزینه‌های مربوط به افغانستان، پاکستان، سوریه و عراق را به صورت سالانه است.

شکل (۱): نمودار هزینه‌های نظامی آمریکا در جنگ‌های منطقه بین سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۰۱



(Source: <https://www.pogo.org/analysis/2019/12/adding-up-the-cost-of-our-never-ending-wars>)

ترامپ بر این اعتقاد بود که متحدان غرب آسیا به ویژه عربستان و امارات از آمریکا سواری مجانی می‌کشند لذا بایستی این کشورها در اقدامات راهبردی که در راستای امنیت‌آفرینی صورت می‌گیرد، در تأمین مالی مشارکت جدی و مستمر داشته و همچنین در سطح پیشرفته‌تر حضور فیزیکی پیدا کنند. در مجموع باید گفت که یک خط راهبردی یکپارچه بر سیاست خارجی ترامپ حاکم نبود و رویکرد وی به هیچ وجه در سمت عقب‌نشینی یا مداخله‌گرایی کامل قرار نداشت و فی مابین این دو نگرش قرار می‌گرفت.

۵. یافته‌های تحقیق

۱-۵. اهداف آمریکا در منطقه غرب آسیا

رهبران ایالات متحده طیفی از اهداف و منافع مهم و حیاتی را در منطقه راهبردی غرب آسیا اعلام کرده‌اند. اهداف واقعی اولویت‌های ژئوپلیتیکی این کشور را شکل می‌دهند که عبارتند از:

۱-۵. مهار و سد نفوذ منطقه‌ای ایران

ایران و آمریکا به عنوان دو رقیب راهبردی در منطقه که در انزوای راهبرد دیگری و افزایش نقش خویش در منطقه تلاش می‌کنند، همواره نسبت به تحولات منطقه واکنش نشان داده‌اند. رویکرد برجسته آمریکا در منطقه غرب آسیا بر محوریت مدیریت، سد نفوذ و انزوای این کشور تجدید نظر طلب است. منظور از سد نفوذ، امنیتی کردن محیط ژئوپلیتیکی ایران، جلوگیری از روند عادی بازیگری و نقش‌آفرینی آن در تحولات محیط امنیتی و بیرونی خود، با استفاده از سازوکارهایی مثل محاصره نظامی تقویت نظامی همسایگان آن، ایجاد یا شکل‌دهی به ائتلاف‌های منطقه‌ای و مانند آنهاست. دولت مردان آمریکا در کابینه ترامپ به شدت سیاست بوش را به منظور از بین بردن صدام حسین به عنوان یک کنشگر متعادل‌ساز در خارج از کشور در برابر ایران را نقد کرده‌اند و استدلال می‌کنند که دولت صدام گزینه مناسبی برای مهار جاه‌طلبی‌های ایران بود (Toft, 2005: 440-441) که طبق یک تصمیم اشتباه، محاسبه نادرست، شیوه عمل غلط و در برهه زمانی نامناسب از بین برده شد. بنا به همین مهم آمریکا اکنون در صدد بازچینش قدرت و فضا سازی جهت قدرت‌گیری افرادی در عراق هستند، که از یک سو ضدیتی با اسرائیل و آمریکا نداشته باشد و از جانب دیگر رویکرد ضدایرانی مبنای عمل داخلی و سیاست خارجی وی باشد. از این منظر در صدد مقابله با نفوذ ایران از پایگاه عراق هستند؛ چرا که این ایده نزد مقامات تصمیم‌ساز آمریکایی وجود دارد که اگر می‌خواهند نفوذ ایران را در منطقه کاهش دهند، هیچ کجا بهتر از کشور همسایه نخواهد بود (Hanlon and Allawi, 2020). آمریکا به منظور مقابله با ایران طیفی از گزینه‌های ذیل را مطرح ساخته است:

شکل (۲): نمودار گزینه‌های آمریکا به منظور مهار و سد نفوذ منطقه‌ای ایران



مهار حداقلی: رویکرد مهار حداقلی به معنای تشویق شرکای منطقه‌ای آمریکا به انجام اقدامات بیش‌تر برای حل و فصل مشکلات خودشان با ایران و تمایل به تحمل عواقب اقدامات آنها است. در صورت اتخاذ این رویکرد، توصیه مشهور اوباما به شرکای عربی آمریکا در حوزه خلیج فارس مبنی بر این‌که راه‌حل مؤثر و بلندمدت برای مقابله با اقدامات بی‌ثبات‌کننده ایران، انجام اصلاحات داخلی جدی در کشورهای عربی است، هم‌چنان پابرجا باقی خواهد ماند. به طور خلاصه، مهار حداقلی عملاً بیش‌ترین بار مسئولیت متوقف کردن فعالیت‌ها و نفوذ ایران در کشورهای منطقه را بر دوش آن دسته از کشورهایی در منطقه می‌گذارد که احساس می‌کنند بیشترین تهدید از جانب ایران متوجه آن‌هاست (Pollack and Saab, 2017: 13).

مهار تقویت‌شده: راهبرد مهار تقویت‌شده به معنای اتخاذ رویکردی قوی‌تر از مهار حداقلی است. تفاوت این استراتژی با گزینه قبلی در این است که در قالب این گزینه آمریکا تلاش جدی‌تری را برای کمک به شرکای خود در مقابله‌شان با ایران خواهد کرد، نه تنها با فروش بیش‌تر سلاح بلکه هم‌چنین با افزایش چشم‌گیر روابط امنیتی و سازوکارهای مشورتی در سطح تاکتیکی، عملیاتی و در حالت ایده‌آل استراتژیک قرار می‌گیرد.

هزینه‌سازی: راهبرد هزینه‌سازی برای تقویت مقابله با ایران هرچند در ابعاد کوچک از طریق جلوگیری از دستیابی این کشور به پیروزی‌های بزرگ و به دردمس انداختن تهران با نبردهای فرسایشی در سراسر منطقه طراحی شده است. هدف محوری این گزینه تضعیف تدریجی اراده، قدرت اقتصادی و کنترل سیاسی ایران است. در واقع هدف تحمیل هزینه به ایران با استفاده از

1. Minimalist Containment
2. Enhanced Containment
3. Sandbagging

تمام روش‌های ممکن با این انگیزه است که نهایتاً تهران مانند اتحاد جماهیر شوروی به علت عدم برخورداری از منابع کافی برای عمل به تعهدات خارجی، مجبور شود این تعهدات را کاهش دهد یا حتی رها کند. بهترین راه برای تقویت این استراتژی، اجرای یک کمپین بی‌امان و خلاقانه با هدف یافتن راه‌های جدید برای تحمیل هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بیش‌تر به تهران است. **پس‌راندن!** پیش‌فرض راهبرد پس‌راندن این است که عقب‌راندن ایران از غرب آسیا را نیازمند سیاستی به مراتب جنگجویانه‌تر و شدیدتر می‌داند که شامل بسیج همه منابع منطقه علیه ایرانیان، بکارگیری همه چالش‌ها برای تضعیف قدرت ایران و همچنین پیگیری تضعیف قدرت حکومت ایران در داخل کشور است (Council on Foreign Relations, 2018). این استراتژی نسخه‌ای قوی‌تر از استراتژی هزینه‌سازی و به دنبال تضعیف چشم‌گیر نفوذ منطقه‌ای ایران و در صورت امکان، حذف این نفوذ در برخی کشورهای منطقه است. اتخاذ استراتژی پس‌راندن به معنای عمیقاً به چالش کشیدن ایران در حوزه‌هایی است که تهران تلاش می‌کند نفوذ خود را در آن‌ها گسترش دهد یا تعمیق نماید و منافع آمریکا در آن‌ها در معرض خطر است. این گزینه به عنوان تهاجمی‌ترین مورد، نیروهای حکومت ایران را از مرزهای ترکیه، اسرائیل و اردن دور خواهد ساخت. این امر مستلزم اعمال مجدد فشارها علیه حضور ایران در سوریه توسط نیروهای نیابتی تحت پشتیبانی آمریکا و هم‌چنین اقدام مستقیم نظامی توسط واشینگتن در صورت لزوم است. عقب‌نشینی همچنین شامل اعمال فشار هماهنگ برای متوقف کردن قدرت نظامی ایران در عراق از طریق حمایت از حکومت اقلیم کردستان، سنی‌های عراق و بازیگران شیعه ضدایرانی است (Edelman, 2018:5).

تغییر رژیم! با پذیرفتن این که نه مهار و نه بازدارندگی طی حدود چهار دهه گذشته، علیه ایران کارساز نبوده است، واشینگتن ممکن است به این نتیجه برسد که مطمئن‌ترین و مؤثرترین روش برای پایان دادن به سیاست‌های منطقه‌ای خطرناک ایران، سرنگونی حکومت اسلامی آن و کمک به تشکیل حکومتی جدید در این کشور با ارائه انواع مختلف حمایت از نیروهای طرفدار دموکراسی در داخل، پروبال دادن به اقلیت‌های ناراضی و انجام عملیات‌های خراب‌کارانه و جنگ

1. Pushback

2. Regime Change

سایبری علیه زیرساخت‌ها و تأسیسات دولتی در ایران است. دولت آمریکا حتی اگر تصمیم به اتخاذ کامل استراتژی تغییر حکومت نیز نگیرد، اما احتمالاً بخش‌هایی از این گزینه را به عنوان مکمل یکی از گزینه‌های قبلی در نظر دارد (Pollack and Saab, 2017: 18).

۲-۱-۵. امنیت رژیم صهیونیستی

حمایت از امنیت اسرائیل از زمان پایان جنگ جهانی دوم یک متغیر ثابت و تغییر ناپذیر در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده بوده است. امنیت اسرائیل پایدارترین هدفی است که دچار عدم قطعیت نیست. مقامات آمریکایی اسرائیل را شریک راهبردی خود در منطقه می‌دانند و نگاه فراجناحی به آن دارند. یعنی اینکه با آمد و شد رؤسای جمهوری تغییر ماهیتی در اهمیت آن حاصل نمی‌گردد. زیرا اسرائیل خط مقدم نظامی آمریکا در غرب آسیا است (Cropsey and Harry, 2019). مقامات ایالات متحده مدعی اند که اسرائیل یک جزیره دموکراسی در دریای استبدادی خاورمیانه است (Gallup, 2015). مقامات اسرائیلی از نزدیک با همتایان ایالات متحده در خصوص مسائل کلیدی منطقه مشورت می‌کنند. تعهد و التزام عملی نسبت به لزوم حفظ و پشتیبانی از امنیت اسرائیل مهم‌ترین مسئله‌ای است که اهمیت غرب آسیا را برای آمریکا بیش از پیش افزایش می‌دهد (Guirguis, 2011: 54). مادامی که رژیم صهیونیستی در غرب آسیا باشد آمریکایی‌ها به طرق مختلف حضور خود را تداوم می‌بخشند. چنین اتحادی بر سه پایه منافع امنیتی، ارزش‌های مشترک و پشتیبانی داخلی آمریکا از اسرائیل بنا شده است. این دو رژیم مدت‌هاست که با دشمنان مشترک در خاورمیانه مواجه هستند. تهدیدات مشترک این دو از سوی رژیم‌های طرفدار اتحاد جماهیر شوروی (یا کمتر طرفدار آمریکا) مانند مصر دوره ناصر و عراق و صدام، تا کشور ایران متغیر بوده است. امروز با کمرنگ شدن تهدید رژیم‌های نزدیک به شوروی، آنها ایران را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل می‌شناسند. اکنون اسرائیل نسبت به دهه‌های گذشته مرفه‌تر است ولی به رغم جایگاه برجسته به عنوان یک کنشگر پردرآمد، قدرت نظامی و صادرکننده برتر سلاح‌های جهانی، برای تأمین امنیت و همچنین تهیه برخی از سیستم‌های پدافند هوایی و هواپیماهای جنگی به

آمریکا وابسته است. اسرائیل با همکاری با ایالات متحده، سیستم‌های گنبد آهنین و پیکان آرا توسعه داده و سامانه دفاع خود را در برابر موشک‌های حزب‌الله بهبود بخشیده است. در سال ۲۰۱۶ یک یادداشت تفاهم نامه ۱۰ ساله جهت ارائه کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل منعقد شد که مطابق آن ایالات متحده متعهد می‌شود سالیانه ۳,۳ میلیارد دلار بودجه نظامی خارجی را به اسرائیل اختصاص دهد و همچنین توافق شده است که سالانه ۵۰۰ میلیون دلار برای برنامه‌های دفاع موشکی مشترک تأمین کند (Honigman, 2019: 63). جدول (۱) نشان‌دهنده میزان کمک‌های آمریکا به اسرائیل از سال ۱۹۴۶ تا ۲۰۱۹ است.

جدول (۱): کمک‌های آمریکا از ۱۹۴۶ تا ۲۰۱۹

Fiscal Year	Military	Economic	Missile Defense	Total
1946-2017	94,790,100	34,281,000	5,705,609	134,776,709
2018	3,100,000	-	705,800	3,805,800
2019	3,300,000	-	500,000	3,800,000
2020 Request	3,300,000	-	500,000	3,800,000
Total	101,190,100	34,281,000	6,911,410	142,382,510

(Source: us.overseas loans grants(greenbook), the u.s. state department, and the missils defense agency)
 پروژه معامله قرن که اساساً طراح آن آمریکا است از جمله برجسته‌ترین موارد پشتیبانی از رژیم صهیونیستی است. این معامله مدعی ایجاد وضعیت صلح در سرزمین‌های اشغالی از رهگذر ایجاد دو دولت است. مجری اصلی این طرح آمریکا بوده و درحقیقت نوعی پشتیبانی ویژه از پروژه اسرائیل بزرگ است. طرح اسرائیل بزرگ نیز تنها یک پروژه صهیونیستی برای خاورمیانه نیست، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست خارجی ایالات متحده با هدف استراتژیک گسترش هژمونی خود در خاورمیانه است (Shahak and Chossudovsky, 2020). مطابق این طرح فلسطینی‌ها باید در مورد همه مسائل مهم از جمله امنیت، سرزمین، پناهندگان و بیت‌المقدس، از تمام خواسته‌های دیرینه خود عقب‌نشینی کنند. حتی قلمرو فلسطین جدید که پیشنهاد شده عملاً توسط اسرائیل

1. Iron Dome

2. Arrow

محاصره می‌شود. بازگشت نمادین پناهندگان، پذیرش سفارت در حومه دورافتاده اورشلیم، که اسرائیل می‌توانست آن را به عنوان یک شهر جدا نشده از هم کنترل کند از دیگر موارد مندرج در طرح معامله قرن است. خلع سلاح حماس از دیگر موارد ضروری است. به منظور اجرای این طرح دولت آمریکا قدس را به عنوان پایتخت اسرائیل مورد شناسایی قرار داد و به منظور متقاعد ساختن فلسطینی‌ها کمک‌های بشردوستانه خود را کاهش داد (Gordon, 2020). نگاهی به نقشه جغرافیایی ارائه شده نشانگر این است که طرح معامله قرن تقریباً یک مسئله یک جانبه و بر نفع اسرائیل است. از این منظرگاه طرح معامله قرن بیشتر رمزگشایی از مواضع اسرائیل است تا اینکه یک پیشنهاد جدی برای صلح و مذاکره باشد. برنی سندرز در این خصوص می‌گوید: «این پیشنهاد حق فلسطینی‌ها را برای تعیین سرنوشت نقص می‌کند. در این طرح سیستم کاملاً نابرابری وجود دارد که جزایر فلسطین کاملاً در قلمرو اسرائیل واقع شده است. اسرائیل باید به اشغال سرزمین‌های تسخیر شده از سال ۱۹۶۷ را پایان بدهد» (Lindsay, 2020).

۳-۱-۵. سد نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای

محیط ژئواستراتژیک غرب آسیا از دیرباز از رقابت قدرت بزرگ تأثیر پذیرفته است. در شرایطی که قدرت اصلی کشورها مبتنی بر توسعه اقتصادی است نفوذ رو به رشد چین و تسلط بر بسیاری از بازارهای جهانی یکی از تهدیدات جهانی آمریکا از جمله در غرب آسیا به شمار می‌رود. تسلط چین بر بازارهای مصرفی این منطقه به عنوان یک مقوله زیربنایی در بلندمدت نفوذ و حضور آمریکا را به چالش خواهد کشید. در شرایطی که واقع‌گرایان معتقدند که رشد شتابان اقتصادی چین ادامه پیدا خواهد کرد همین مسئله منجر به نگرانی شدید آمریکا گشته است. چین به دنبال ابتکار کمربند و جاده خود در سراسر منطقه غرب آسیا است و به دنبال ورود به فضای امنیتی در این گستره است (Catalanoewers, 2019). بدون تردید چین روی مسئله ارزآوری خارجی و جست‌وجو به منظور یافتن بازارهای جدید و حفظ بازارهای مصرفی قدیمی بر روی منطقه غرب آسیا تمرکز زیادی دارد؛ به ویژه اینکه کالاهای چینی با صرفه اقتصادی پایین‌تر و به سهولت در بازارهای غرب آسیا در دسترس است؛ چرا که این منطقه بازار مصرف خوبی برای کالاهای چینی است؛ لذا

بدون تردید یکی از نگرانی‌های عمده آمریکا در غرب آسیا مسئله حضور و نفوذ روزافزون چین در غرب آسیا است. مسئله‌ی مهم‌تری که نگرانی آمریکا را مضاعف ساخته بحث ائتلاف پکن با دولت‌های ناهمسو با آمریکایی نظیر ایران است. امروزه پکن به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی، بدیل اصلی جایگزینی آمریکا در نظم اقتصادی و سیاسی جهان است. آنچه‌ی که آمریکا را بیشتر نگران ساخته روند نائل آمدن چین به وضعیت برتر اقتصادی است که این کشور را محدود و منحصر به فعالیت در جغرافیای خود نمی‌کند، بلکه پس از کسب جایگاه اول دنیا سعی در فعالیت همه‌جانبه در دیگر مناطق جغرافیایی و به ویژه بازارهای مصرفی می‌کند. چالش واقعی برای آینده ایالات متحده اقتصاد چین است. آنچه‌ی که آمریکا را بیشتر نگران ساخته این است که نائل آمدن چین به وضعیت برتری اقتصادی این کشور را محدود و منحصر به فعالیت در جغرافیای خود نمی‌کند بلکه ابرقدرت‌ها غالباً سعی در فعالیت در مناطق جغرافیایی مهم و بازارهای مصرفی در دیگر گستره‌ها می‌کند. روسیه دیگر رقیب فرامنطقه‌ای آمریکا در غرب آسیا است. روسیه با توجه به قدرت اقتصادی پایین‌تر تهدید به مراتب کمتری نسبت به چین دارد. با این وجود مداخله پایدار روسیه در بحران سوریه نشان داد که کرملین نیز یکی از مخالفان جدی نظم آمریکایی است و به همراه ایران و چین در مقابل آمریکا قرار گرفته‌اند (Fathi and Mossanejad, 2020:98). آمریکا درصدد پیگیری نوعی از سیاست در غرب آسیا است که از تقسیم کشورهای منطقه میان قدرت‌های بزرگ جلوگیری کنند و فضایی شکل بگیرد که دولت‌های منطقه غالباً همسو با این کشور بوده یا در اتحاد با رقبای فرامنطقه‌ای نظیر روسیه و چین قرار نداشته باشند.

۴-۱-۵. ائتلاف‌سازی با کشورهای عربی بر محوریت عراق و عربستان

پادشاهی‌های خلیج فارس با حمایت از امپراطوری بریتانیا یک سنت طولانی در پذیرش حضور نظامیان کشورهای خارجی را دارند. هم‌اکنون نیز این رویه را در پیش گرفته و از حضور قدرت‌های خارجی استقبال کرده‌اند. نخبگان و بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت آنها، نیاز به حمایت خارجی را در یک مسئله مهم تشخیص می‌دهند. این کشورها غالباً قادر به خودیاری نیستند لذا دیگر یاری و کمک گرفتن از قدرت‌های فرامنطقه‌ای را راهبرد مطلوبی به منظور مقابله با تهدیدات بیرونی می‌پندارند. این کشورها بیش از اینکه سعی در تقویت قدرت درونزا و صنعت

بومی داشته باشند، خرید صنعت مونتاژ خارجی و «خرید امنیت» و «بازدارندگی وارداتی» را رویکرد مناسب‌تری تلقی می‌کنند. اکنون منافع حکام عرب همپوشانی قابل توجهی با منافع منطقه‌ای آمریکا دارد. کشور آمریکا بجز اسرائیل با هیچ یک از کنشگران منطقه غرب آسیا پیمان طبیعی مبتنی بر اشتراکات فرهنگی و اجتماعی ندارد، لذا همواره سعی بر این دارد با مطرح ساختن یک عنصر تهدیدزا، بستر مناسبی را برای شکل‌گیری اتحادها میسر سازد. در همین رابطه در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا اینگونه اشاره شده است که: «ما حضور نظامی لازم آمریکا در منطقه را برای حفظ ایالات متحده و متحدانمان در مقابل حملات تروریستی و حفظ تعادل مطلوب قدرت منطقه‌ای حفظ خواهیم کرد. ما به شرکای منطقه‌ای در تقویت نهادها و توانایی‌های آنها از جمله در اجرای قانون کمک خواهیم کرد تا اقدامات ضد تروریستی و ضد شورش را انجام دهند. ما به شرکای خود در تهیه و تدارک دفاع موشکی متقابلو سایر قابلیت‌ها کمک خواهیم کرد تا در مقابل تهدیدهای موشکی فعال‌تر دفاع کنند. ما برای خنثی کردن فعالیت‌های بدخیم ایران در منطقه با شرکای همکاری خواهیم کرد» (National Security Strategy, 2017:50). حمایت آمریکا از کشورهای عربی صرفاً محدود به موضع‌گیری‌ها و درج برخی سیاست‌ها در اسناد امنیت ملی نبوده است بلکه این کشور به منظور محافظت از این دولت‌ها و مراکز تولید نفت در مقابل موشک‌های بالستیک ایران سامانه‌های پدافند ضد هوایی پیشرفته‌ای را در اختیار آنها قرار داده است. کشورهای عربی نیز توسعه قابلیت‌های دفاع موشکی موثر بالستیک از طریق خریداری این سامانه‌ها از آمریکا یک راهبرد مناسب به منظور مصون ماندن از حملات موشکی می‌دانند. از دهه ۱۹۹۰ تاکنون هر کدام از کشور خلیج فارس، به استثنای عمان، قابلیت دفاع موشکی را یکی از سیاست‌های تخطی‌ناپذیر خود قلمداد می‌کنند. به عنوان مثال عربستان سعودی، بحرین، کویت، قطر و امارات متحده عربی همگی مجهز به سیستم دفاع موشکی پاترویت (پک ۲ و ۳) هستند. به علاوه اینکه عربستان سعودی و امارات متحده عربی تاد^۳ را که توسط شرکت لاکهید مارتین^۴ ساخته شده را

1. Malign Activities
2. Patriot Pac 2 and 3
3. Terminal High Altitude Area Defense (Thaad)
4. Lockheed Martin

از آمریکا دریافت کرده‌اند. کشورهای عربی اکنون دارای پیشرفته‌ترین قابلیت‌های دفاع موشکی در جهان هستند.

عربستان: امروزه میان عربستان و آمریکا همسویی راهبردی چشمگیری در خصوص بسیاری از روندهای جهان اسلام به‌ویژه ضرورت کنترل ایران شکل گرفته است. استنباط سعودی‌ها این است که اگر نقش و نفوذ رو به افزایش ایران در چارچوب موازنه‌سازی کنترل و مهار نشود، نظم غرب آسیا در آینده با محوریت ایران شکل خواهد گرفت (Salmani Jelodar and others, 2020: 189). این مسئله در گذشته به صورت پنهان اعلام می‌شد اما اکنون مقامات سعودی نسبت به روابط راهبردی با آمریکا صراحتاً اذعان می‌کنند. در همین رابطه عادل بن احمد آل‌الجیبر وزیر امور خارجه در سخنان خود در کنفرانس امنیتی مونیخ در ۱۹ فوریه ۲۰۱۷ اذعان می‌کند که: «رئیس جمهور (ترامپ) به نابودی داعش اعتقاد دارد. ما هم همین طور. او معتقد به مهار ایران است؛ ما هم همین طور. او به کار با متحدین سنتی اعتقاد دارد. ما هم همین طور. و وقتی به ترکیب کابینه و شخصیت‌هایی منصوب کابینه ترامپ از جمله وزیر دفاع، وزیر امور خارجه، وزیر امنیت داخلی، وزیر بازرگانی، وزیر خزانه‌داری نگاه می‌کنیم، مشاهده می‌شود که این افراد بسیار باتجربه، ماهر و با توانایی هستند که آن جهان‌بینی را اجرا می‌کنند» (King Salman Humanitarian Aid and Relief Center, 2019: 15). آمریکا بر این اعتقاد است که به وسیله تسلیح کردن عربستان سعودی هم قادر خواهد بود حجم عظیمی از درآمدهای خارجی داشته باشند و از سوی دیگر یک اهرم بازدارنده در برابر ایران داشته باشد. امروزه آمریکا و عربستان با روشی واقع‌گرایانه و تأکید بر ضرب‌المثل دشمن دشمن من - در مورد ایران - دوست من است، اتحادی نانوشته برقرار ساخته‌اند (Finabel, 2018: 7) در همین رابطه عادل الجیبر وزیر امور خارجه سابق عربستان می‌گوید: «ما اکنون در خاورمیانه با دو دیدگاه درگیر هستیم. یک دیدگاه از سوی عربستان است که مبتنی بر نور است و دیدگاه دیگر نیز چشم‌انداز تاریک ایرانی است و به دنبال گسترش

فرقه‌گرایی در سراسر منطقه است. تاریخ به ما می‌گوید که نور همیشه در برابر تاریکی پیروز می‌شود. سؤال این است که چگونه آنها را شکست دهیم» (Aljazeera, 2018).

عراق: کشور عراق هرچند سهم اندکی از تقسیمات سواحل دریایی را به خود اختصاص داده است اما به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه و همسایگی با بسیاری از کشورهای منطقه‌ای از جمله ایران، عربستان، کویت، سوریه، ترکیه و اردن و همچنین تسلط بر منابع عظیم انرژی به شدت مد نظر آمریکا قرار دارد. به دلیل پیوستار سرزمینی و قومیتی با دیگر همسایگان، حضور منطقه‌ای آمریکا در سرزمین عراق، این کشور را قادر می‌سازد در امور دیگر کشورها نیز مداخله و نفوذ کند. عراق برای تأمین امنیت خلیج فارس، کنترل ایران، مبارزه با افراط‌گرایی و همچنین اطمینان از گردش پایدار صادرات نفت جهانی برای تأمین نیازهای رو به رشد اقتصاد جهانی، از اولویت استراتژیک برخوردار است. به زعم مقامات آمریکایی یک عراق قدرت‌مند و متحد نه تنها بهترین دفاع عملی در برابر افراط‌گرایی منطقه‌ای است، بلکه تبدیل به یک منطقه حائل مناسب می‌شود که از تهدیدهای ایران جلوگیری می‌کند. شرکای عرب آنها در شبه جزیره عربستان و اسرائیل نسبتاً امن خواهند بود. هیچ میزان از سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس که در حال حاضر شرکای استراتژیک آمریکا هستند نمی‌تواند به اندازه سرمایه‌گذاری در عراق در زمینه جلوگیری و دفاع در برابر ایران و تضمین امنیت صادرات نفت خلیج فارس (۲۰٪ از منابع روزانه جهان) کارساز باشد (Cordesman, 2020:6). عراق نه تنها حیاتی‌ترین و نامشخص‌ترین جنبه امنیتی خلیج فارس است، بلکه بخش مهمی از این جریان نفت به شمار می‌رود. عراق ثروت نفتی بسیار زیادی دارد. این کشور دارای بیش از ۱۴۷ میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده نفت در حدود ۹٪ از عرضه جهان و نسبت بسیار زیادی از ذخایر تولید واقعی در حدود ۴/۶ میلیون بشکه در روز است. این کشور همچنین دارای ۱۲۵/۶ تریلیون فوت مکعب ذخایر گاز است که می‌تواند توسعه صنعتی آن را تأمین کرده و هزینه‌های تولید نفت آن را کاهش دهد (BP, 2019:30-32).

۵-۱-۵. جریان آزاد انرژی

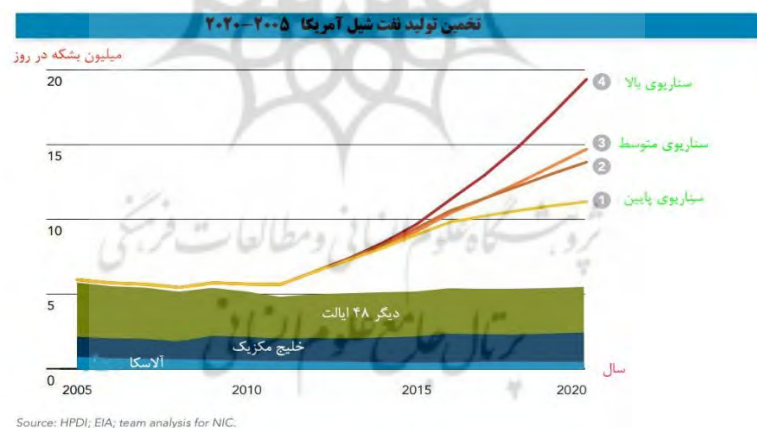
با اینکه صنعت نفت مدرن در ایالات متحده شروع به کار کرد، اما با پایان جنگ جهانی دوم رهبران این کشور آگاه شدند که تولید داخلی نفت دیگر قادر به تأمین تقاضای روز افزون بخش انرژی نخواهد بود. متعاقب آن، جهت احیای اقتصادی آمریکا و دولت‌های اروپای غربی، نفت خاورمیانه به منبع مهم و ستون اساسی امنیت انرژی تبدیل شد. کشورهای خاورمیانه، به ویژه دولت‌های خلیج فارس، تولیدکننده‌های کلیدی نفت هستند و به مراتب بیشتر از آنچه مصرف می‌کنند، صادر کننده سوخت‌های فسیلی هستند. در شرایط کنونی کشورهای حاشیه خلیج فارس تقریباً سی درصد از کل تولید نفت جهان را تولید می‌کنند، به طوری که ایالات متحده تقریباً ۲۱ درصد واردات خود را از منطقه وارد می‌کند. با این وجود اخیراً ادبیات قابل توجهی در خصوص خودکفایی و بی‌نیازی آمریکا از منابع انرژی غرب آسیا تولید و ارائه شده است. جرج فریدمن مدیرعامل موسسه اطلاعاتی استراتفور در همین رابطه می‌گوید: «وضعیت انرژی ایالات متحده در بیشتر سناریوها به طرز چشمگیری بهبود می‌یابد و انتظار می‌رود طی چند سال بتواند اکثر نیازهای انرژی خود را از منابع نیمکره غربی تأمین کند. کاهش وابستگی به منابع انرژی حاصل از نیمکره شرقی، نیاز ایالات متحده به مداخله در آنجا را کاهش می‌دهد و به خصوص نیاز خود به خلیج فارس را کاهش می‌دهد» (Friedman, 2012). طرفداران فرض استقلال انرژی و بی‌نیازی آمریکا به غرب آسیا اینگونه مطرح می‌کنند که تا پیش از سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین اولویت‌های ایالات متحده تمرکز بر تضمین دسترسی به منابع انرژی بود، اما اخیراً تغییرات اساسی در این روند ایجاد شده است، این موضوع بدون تردید تغییرات مهمی در ماهیت حضور و نفوذ آمریکا در غرب آسیا ایجاد می‌کند.

انقلاب نفت شیل منجر به جایگزین منابع مورد نیاز انرژی آمریکا شده است. هنگامی که ایالات متحده به عنوان یک تولید کننده بزرگ تبدیل شود، وابستگی به منابع انرژی خود به خارج را کاهش خواهد داد. انقلاب شیل در ایالات متحده نشان می‌دهد که عرضه نیز افزایش می‌یابد و یک وضعیت ایده‌آل برای صنعت انرژی آمریکا ایجاد می‌کند (Kumar, 2018). این مسائل باعث شده است که آمریکا در آینده نزدیک به یکی تولید کننده و صادر کننده بزرگ سوخت‌های فسیلی

چشم انداز خروج آمریکا از غرب آسیا در پرتو ۱۹۷

تبدیل شود. در همین رابطه در سند راهبرد امنیت ملی ترامپ در سال ۲۰۱۷ اینگونه اشاره شده که: «آمریکا برای اولین بار در تاریخ، کشور برتر در حوزه انرژی خواهد بود. نقش محوری آمریکا در نظام جهانی انرژی به عنوان تولیدکننده، مصرف‌کننده و نوآور تبدیل خواهد شد، دسترسی به منابع داخلی انرژی داخلی پاک، مقرون به صرفه و قابل اعتماد مبنای برای آمریکای مرفه، قدرتمند و ایمن برای آینده خواهد بود. رهاسازی این منابع انرژی فراوان از جمله زغال سنگ، گاز طبیعی، نفت، تجدیدپذیر و صنعت هسته‌ای اقتصاد را تحریک می‌کند و پایه و اساس رشد آینده را ایجاد می‌کند. ملت ما باید از ثروت ما در منابع داخلی و بهره‌وری انرژی استفاده کند. تجارت و سرمایه‌گذاری انرژی برای یک اقتصاد مقاوم در برابر بازار انرژی بسیار مهم است. ما منابع نفتی استراتژیک خود را نوسازی خواهیم کرد و سایر کشورها را ترغیب می‌کنند تا خودشان را توسعه دهند» (National Security Strategy, 2017:22). شکل (۳) نشانگر سناریوهای آینده صنعت نفت شیل است که تا سال ۲۰۲۰ تخمین زده شد.

شکل (۳): نمودار تخمین تولید نفت شیل آمریکا بین سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۲۰



(Source:Hpdi,Eia,Team Analysis For Nic,2019)

این پیش‌بینی که در سال ۲۰۰۵ انجام شد با اندک تفاوتی در سال ۲۰۲۰ با واقعیت همراه گردید. به نحوی که تولید نفت آمریکا در این سال تقریباً به میانگین تولید روزانه ۱۹ میلیون بشکه رسید

1. Energy Efficiency

که عملاً آمریکا را به بزرگترین تولیدکننده نفت در جهان تبدیل کرد. به رغم چنین استقلالی هنوز در این خصوص شبهاتی زیادی وجود دارد؛ نفت همچنان مهم‌ترین منبع انرژی است و خلیج فارس با وجود ذخایر گسترده و هزینه‌های استخراج بسیار کم، بزرگترین و استراتژیک‌ترین منطقه تولید نفت است و مهم‌ترین بازار انرژی برای آمریکا است و تا مدتی باقی خواهد ماند. به همین دلیل آنچه که در منطقه اتفاق می‌افتد، همچنان برای امنیت ایالات متحده و نزدیکترین متحدین آن اهمیت دارد. آمریکا به منظور حفظ تعادل قیمت نفت به همکاری با عربستان سعودی نیازمند هستند. از منظر آمریکا عربستان بزرگترین کشور تولیدکننده نفت در جهان است. آنها از نزدیک با آمریکا همکاری کرده‌اند و در مورد درخواست‌های کاخ سفید مبنی بر حفظ قیمت نفت در سطوح معقول پاسخگو هستند. از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۲۰ رخدادهای زیادی نظیر جنگ اعراب و اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران، جنگ عراق با ایران، حمله عراق به کویت، حمله آمریکا به عراق، فعالیت گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه، تنش انرژی میان روسیه و عربستان و کرونا اتفاق افتاده است که به شدت افت و خیز قیمت نفت را تحت تأثیر قرار داده است. شکل (۴) نشانگر این مهم است.

شکل (۴): نمودار سیر تطور تأثیرپذیری قیمت نفت از رخدادهای بزرگ سیاسی - امنیتی ۱۹۵۰ - ۲۰۲۰



(Source: West Texas Intermediate, 2020)

مسئله راهبردی دیگر این است که در صورتی که آمریکا به لحاظ انرژی به مرحله خودکفایی برسد اما به واسطه اینکه تمامی کشورهای توسعه یافته اقتصادی جهت تداوم توسعه اقتصاد خود به

واردات نفتی خلیج فارس و امنیت در تنگه هرمز به شدت وابسته هستند لذا اختلال در چنین کریدوری باعث نگرانی شدید آنها می‌گردد. به همین خاطر سعی در کنترل این کریدورها دارد. در شرایطی که آمریکا تا حد قابل توجهی از میزان وابستگی خود به انرژی غرب آسیا کاهش دهد، سعی در کنترل کریدورهای انرژی دارد. تسلط بر شریان‌های حیاتی کشورهای مصرف‌کننده انرژی یک نقطه عطف برای این کشور و آسیب‌پذیری جدی برای کشورهای واردکننده انرژی محسوب می‌شود. کریدورهای صادرات دریایی انرژی در واقع همان مسیرهایی است که تجارت دریایی نیز از این معابر صورت می‌گیرد. طرح تسلط بر مسیرهای تجارت دریایی یک سیاست هوشمندانه است (Finabel, 2018:2). غرب آسیا دو کریدور راهبردی تنگه هرمز و باب‌المندب را در اختیار دارد که می‌توان آنها را پراهمیت‌ترین گذرگاه‌ها برای قدرت‌های جهانی به شمار آورد. تنگه هرمز به صورت روزانه ۱۹ میلیون بشکه و تنگه باب‌المندب روزانه ۴/۸ میلیون بشکه نفت را از خود عبور می‌دهند. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس باعث می‌شود کنترل هر قدرت دیگری بر تسلط بر شریان‌های صادرات انرژی منطقه بسیار کمتر باشد.

۶-۱-۵. تجارت جنگ و فروش تسلیحات

نخبگان سیاسی و اقتصادی آمریکا یکی از اهرم‌های توسعه اقتصادی خود را بر بستر بازاریابی، تولید و فروش جنگ‌افزار و تسلیحاتی متعارف قرار داده‌اند؛ سیاست راهبردی صادرکنندگان اسلحه به صورتی است که به منظور بازسازی غالباً مناطق مستعد بحران‌خیزی را در کانون توجه قرار می‌دهد. غرب آسیا یکی از پرتنش‌ترین و ناآرام‌ترین گسترده‌های جهان است و هم‌زمان که به انبار انرژی دنیا مشهور گشته، به کانون تنش و متعاقباً انبار تسلیحات مبدل شده است. معمای امنیتی و بی‌اعتمادی کنشگران محلی نسبت به یکدیگر بر رشد فزاینده روند خرید تسلیحاتی در منطقه تأثیرات بنیادی گذاشته است. نگرانی عمده کشورهای عربی از بقا و امنیت آنها را به سمت خریدهای تسلیحاتی هنگفت از غرب سوق داده است. در این میان آمریکا بزرگ‌ترین صادرکننده تسلیحات دنیا است و از بین ده کشور اول خریدار تسلیحات چهار کشور عربستان با ۱۳ میلیارد و ۵ میلیون دلار، امارت با ۳ میلیارد و ۳۷۳ میلیون دلار و قطر با ۲ میلیارد و ۴۵۴ میلیارد و عراق با ۲ میلیارد و ۲۳۳ میلیون دلار در منطقه غرب آسیا قرار دارند. واردات اسلحه توسط عربستان

سعودی ۱۹۲ درصد افزایش یافته است و این مسئله عربستان را به بزرگترین واردکننده تسلیحات جهان بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۹ تبدیل کرده است (Wezeman and Others, 2019: 11). بخش عمده معاملات تسلیحات آمریکا با ریاض در سال‌های ریاست جمهوری اوباما اتفاق افتاد، هنگامی که دولت وی مبلغ ۱۱۷ میلیارد دلار به کنگره پیشنهاد داد. بخش قابل توجهی بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار شامل پیشنهاد هواپیماها، هلیکوپترهای جنگنده و خودروهایی زرهی بود که در جنگ یمن مورد استفاده قرار گرفته‌اند (Hartung, 2019). روند عمده فروش و تجارت تسلیحات در ایالات متحده تأثیر زیادی بر اشتغال دارد. به همین خاطر است که دولت ترامپ که با شعار افزایش رفاه و کاهش بیکاری و توسعه اشتغال روی کار آمد افزایش فروش تسلیحات را به عنوان محور اصلی سیاست خارجی دولت خود قرار داده است. وی در نخستین اقدام خود انتصاب سیاستمداران جنگ طلب را در دستور کار قرار داد. دولت وی دستور سیاست فروش اسلحه را در آوریل ۲۰۱۸ منتشر شد که دال مرکزی آن تأکید صریح بر افزایش رقابت آمریکا با دیگر تولیدکنندگان اسلحه، ترویج مشاغل و نیز حمایت از تولیدکنندگان اسلحه در کشور است. از منظر نخبگان سیاسی آمریکا صنعت پویای اسلحه‌سازی که بیش از ۱,۷ میلیون نفر در آن مشغول به کار هستند در تأمین منافع اقتصادی این کشور تأثیرات بی‌بدیلی دارد (Whitehouse, 2018). آمریکا حتی به منظور امنیت اقتصادی شرکت‌های سازنده اسلحه و ایجاد فرصت‌های تجاری برای چنین صنعتی از قاعده ساده‌سازی محیط نظارتی بهره گرفته است که شامل کاهش اهمیت بحث حقوق بشر و نگرانی‌های استراتژیک به نفع ملاحظات اقتصادی است. تلاش جهت سرعت بخشیدن به روند بررسی‌های نظارتی به منظور فروش عمده تسلیحات و همچنین آسانتر کردن روند صادرات سلاح گرم با حذف صلاحیت بررسی وزارت امور خارجه و قرار دادن آنها زیر نظر وزارت بازرگانی، یعنی جایی که نظارت کمتری صورت می‌گیرد، از زمره دیگر کارهایی صورت گرفته در دوره دونالد ترامپ است (Hartung, 2019). دولت آمریکا در بهار سال ۲۰۱۸ قرارداد حیرت‌انگیز ۱۱۰ میلیارد دلاری فروش تسلیحات به عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین معامله در تاریخ آمریکا را منعقد ساخت (Boduszyński, 2019: 13-14). آمریکا طی این دوره سعی کرده تا با برجسته‌سازی تصور تهدید از ایران نزد دولت‌های عربی میزان فروش سلاح‌های آمریکایی را افزایش بدهد و پایداری

میزان رشد اقتصادی آمریکا را حفظ کند. این مسئله به میزان قابل توجهی درصد بیکاری در آمریکا را کاهش داده است. مقامات آمریکایی بر این اعتقادند که فروش تسلیحات باعث ایجاد ۴۰۰۰۰ شغل در تعدادی از ایالات کلیدی از جمله کارولینای شمالی (تولیدکننده هواپیماهای F-16) و اوهایو (تولیدکننده تانک‌های پیشرفته) و ماساچوست (تولیدکننده سیستم‌های دفاع موشکی پیشرفته) شده است. در همین رابطه ترامپ در سال ۲۰۱۸ و یک سال پس از انعقاد قرارداد کلان تسلیحاتی با عربستان گفت: «پس از مذاکره سنگین من با عربستان در سال گذشته این پادشاهی موافقت کرد که ۴۵۰ میلیارد دلار در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کند. این مقدار پول یک رکورد است. این امر صدها هزار شغل، توسعه شگرف اقتصادی و ثروت اضافی را برای ایالات متحده ایجاد خواهد کرد. از ۴۵۰ میلیارد دلار ۱۱۰ میلیارد دلار برای خرید تجهیزات نظامی از شرکت‌های بوئینگ، لاکهید مارتین، رایتون و بسیاری دیگر از پیمانکاران بزرگ دفاعی آمریکا هزینه خواهد شد. اگر با احمقی چنین قراردادهایی را فسخ کنیم، روسیه و چین سودجویان بزرگی خواهند بود. بسیار خوشحالیم که همه این تجارت نوپا را به دست آورده‌ایم» (Whitehouse, 2018). اقتصاد و تجارت جنگ یکی از رویکردهای مهم آمریکا به منظور افزایش فروش تسلیحات در غرب آسیا است. بدون تردید جنگ و تنش در این منطقه سود زیادی را نصیب اقتصاد آمریکا می‌نماید. شرکت‌های اسلحه‌سازی اکنون به بحران‌ها، تورم تهدید و تطویل بی‌ثباتی‌ها به عنوان اهرم اصلی تجارت جنگ (Danchev, 1999: 156) نگاه می‌کنند. در واقع چارچوب منطقه‌ای غیرنظامی، تفاهم سیاسی، ثبات پایدارتر و پدیداری امنیتی فراگیرتر در راستای منافع و ترجیحات کمپانی‌های اسلحه‌سازی آمریکا نیست بلکه جهت سودآوری و پایداری صنعت تسلیحاتی نیازمند بی‌ثباتی در غرب آسیا و دیگر مناطق هستند.

۲-۵. راهبردهای آمریکا در منطقه غرب آسیا

آمریکایی‌ها غالباً از ترکیبی از استراتژی‌های ذیل جهت نیل به اهداف خود بهره می‌گیرند و سعی می‌کنند که با رویکرد واقع‌گرایانه تهاجمی و متناسب با موقعیت مکانی و زمان پدیده‌ها بهترین استراتژی را در پیش بگیرند:

۱-۲-۵. موازنه فراساحلی

مخالفان مداخله‌ی مستقیم آمریکا در غرب آسیا بر این اعتقادند که ضرورت مداخله مستقیم یک رویکرد خطرناک و هزینه‌ساز است و نه تنها منفعت‌آور نیست بلکه غیرعقلانی است. طرفداران ایده عدم مداخله در منطقه یک راهبرد تحت عنوان احاله و برون‌سپاری مسئولیت پیگیری اهداف و منافع منطقه‌ای به کشورهای مستعد و تقریباً قدرتمند را مطرح می‌سازند. آمریکا چنانچه می‌خواهد منافع اصلی خود در غرب آسیا را تأمین کند بدون آنکه تعداد زیادی از نیروهای خود را به منطقه گسیل کند، بیش از هر چیزی به شرکای توانمند (Hanlon and Allawi, 2020)، مسئولیت‌پذیر و مهم‌تر از همه بدین نسبت به همسایگان قدرتمند نیاز دارد. قبل از پرداختن به این راهبرد باید توجه داشت که تصمیم به مداخله مستقیم یا موازنه‌سازی فرامنطقه‌ای در سیاست خارجی آمریکا به نوع و ماهیت تهدید و درجه خطر پدیدار شده برای منافع حیاتی بستگی دارد. آمریکا طی چند دهه حضور منطقه‌ای و برخورد با رخداد‌های متعدد به طرق مختلف رفتار کرده است. شکل (۵) نشانگر نوع راهبرد انتخابی آمریکا از مداخله مستقیم، انزواگرایی، مداخله‌گرایی تا نقش‌آفرینی مستقیم و موازنه‌سازی فراکرانه‌ای در بحران‌های مختلف است.

شکل (۵): نمودارالگوهای مداخله آمریکا در منطقه غرب آسیا



(Source: Quero and Dessi, 2019:8)

طرفداران چنین رویکرد استراتژیکی ضمن مخالفت با ایفای نقش آمریکا به عنوان پلیس جهانی و لشکرکشی به سایر مناطق بر این اعتقاد هستند استراتژی‌های بلندپروازانه و نادرستی تحت عنوان تحول منطقه‌ای در دوره بوش باعث ناکامی‌های هزینه‌زایی در افغانستان و عراق شده است. رویه سیاست خارجی دونالد ترامپ به این صورت بوده که نشان دهد آمریکا دیگر تمایلی به ایفای نقش پلیس جهانی نداشته و همانند گذشته حاضر نیست برای تأمین امنیت متحدان منطقه‌ای مستقیماً هزینه نماید، بلکه بر این عقیده است که متحدان باید خودشان قادر به تأمین هزینه‌های امنیتی بوده و ایالات متحده تنها در مواقعی به طور مستقیم وارد خواهد شد که کشور هدف هزینه‌های مداخله را آمریکا بپردازد (Mousavi Shafae and Monfared, 2019:170). همین مسائل ایالات متحده را وادار کرد تا روش‌های جدید دستیابی به اهداف استراتژیک را در درگیری‌های خارج از کشور جستجو کنند و بار مسئولیت و فشار بر مالیات‌دهندگان، سیاست‌گذاران و ارتش آمریکا را نیز به حداقل می‌رسانند (Krieg, 2016:112). مداخله مستقیم هزینه‌های زیاد و نتایج محدودی به دنبال داشته است (Quero and Dessì, 2019:8). با توجه به این مسائل واشنگتن با دنبال کردن استراتژی توازن فراساحلی، سایر کشورهای پیشرو منطقه‌ای را مجبور می‌کند تا با حریفان تهدیدآمیز در حیط خلوت خود مبارزه کنند. این مسئله بار مسئولیت ایالات متحده را کاهش می‌دهد و متحدان عربی را مجبور می‌کند به خاطر صلح و امنیت عهده‌دار مسئولیت شوند و در مواقع لزوم صرفاً به رهبری از پشت صحنه بپردازد (Goldberg, 2016:308). برخی از نخبگان سیاسی آمریکا راهبرد احاله مسئولیت را روشی هوشمندانه جهت کاهش تعهدات نظامی پرهزینه و در ضمن تقویت همکاری‌های بیشتر با کشورهای منطقه‌ای قلمداد می‌کنند. همچنین آنها نسبت به رویکرد برخی کشورها که درصد کسب امنیت خود با هزینه انسانی و مالی آمریکا هستند انتقاد می‌کنند. در همین رابطه باب گیتس وزیر سابق دفاع آمریکا می‌گوید: «عربستانی‌ها می‌خواهند تا آخرین قطره خون سربازان آمریکایی با ایرانیان بجنگند» (Parsi, 2020). در همین رابطه سند امنیت ملی آمریکا چنین اشاره شده که: «در استفاده از نیروی نظامی باید به

صورت اصولی و انتخابی رفتار کرد. استفاده از نیرو نباید اولین انتخاب ما باشد. آستانه اقدام نظامی هنگامی بیشتر است که منافع ما به طور مستقیم تهدید نشود. در چنین مواردی ما در تلاش خواهیم بود تا با بسیج متحدان و شرکای خود، نتایج و دستاوردها پایدار را تقسیم کنیم» (National Security Strategy, 2015:8). در این راهبرد آمریکا به حضور دیپلماتیک خود در منطقه ادامه می‌دهد و از نیروی هوایی و دریایی جهت نمایش تعهدات دنباله‌دار خود در خاورمیانه استفاده می‌کند تا ظرفیت‌های ارتش آمریکا را در واکنش‌های فوری به تهدیدهای غیرمنتظره را به رخ دیگران بکشد. به طور کلی موازنه فراساحلی سه مزیت ویژه برای آمریکا در پی دارد. یکم؛ آمریکا با محدود کردن مناطقی که ارتش آمریکا متعهد به دفاع از آنها بود منابع قابل توجهی را ذخیره کرده و آن را صرف سرمایه‌گذاری در داخل کشور می‌کند. از این منظر موازنه فراساحلی از هدر دادن منابع در جنگ‌های فرسایشی و پرهزینه جلوگیری می‌کند به دولت اجازه می‌دهد تا سرمایه‌های بیشتری را در بخش آموزش، تحقیق و توسعه صرف کند. دوم اینکه؛ از بدبینی شدید ملی‌گرایان سایر کشورها نسبت به مداخلات نظامی آمریکا در کشور خود جلوگیری می‌کند. مقامات آمریکایی بر این باورند که اشغال کشورهای خارجی بسیاری از ملی‌گرایان را به سمت اقدامات تروریستی سوق می‌دهد، لذا جهت جلوگیری از این مسئله بایستی تا حد امکان پیگیری منافع منطقه‌ای آمریکا را احاله کرد و به مداخله نظامی آخرین گزینه باشد. سوم اینکه سربازان ایالات متحده فقط در شرایط حیاتی و اینکه یک کشور تحت خطر شدید و قریب توسط یک هژمون احتمالی باشد، در خاک کشور خارجی مستقر خواهند شد. در این صورت قربانی بالقوه ایالات متحده را به عنوان یک ناجی و نه یک اشغالگر خواهند دید (Mearsheimer and Walt, 2016:75).

۲-۲-۵. آتش بیاری معرکه

راهبرد آتش بیاری معرکه ناظر بر وضعیتی است که بحرانی رخ داده و آمریکا نقش اصلی را در آغاز بحران ندارد، پس از رؤیت بحران این کشور سپس ساز و کارهای همچون تحریک طرفین را جهت فرسایشی نمودن بی‌ثباتی‌ها در پیش می‌گیرد. آمریکا سابقه دیرپایی در کاربست این راهبرد

دارد. هری ترومن این استراتژی را زمانی که سناتور بود در ژوئن ۱۹۴۱ هنگام حمله‌ی آلمان نازی به شوروی پیشنهاد داد و گفت: «اگر ما ببینیم که آلمان در حال پیروزی است بایستی به روسیه کمک کنیم و اگر روسیه در حال پیروزی باشد ما باید به آلمان کمک کنیم و به این وسیله اجازه دهیم که تا آنجا که ممکن است آن‌ها به کشتار یکدیگر پردازند» (Mearsheimer, 2001: 262). در همین رابطه ژوزف استالین می‌گوید: «انگلستان و آمریکا به طرز هدف‌داری اجازه دادند که آلمان و شوروی به کشت و کشتار علیه یکدیگر پردازند تا آنکه آن موازنه‌گران فراقاره‌ای بتوانند بر اروپای ما بعد جنگ سرد مسلط شوند» (Mearsheimer, 2001: 263). با اینکه دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا در مواضع خود در خصوص منطقه خاورمیانه صحبت می‌کند، غالباً وعده‌های پشتیبانی از شرکای منطقه‌ای ایالات متحده، مانند اسرائیل و عربستان سعودی و مقابله با تهدیدهای تهدیدهای ایران را مطرح می‌سازد اما بحث مداخله نظامی در منطقه گمراه کننده است. شواهد و قرائن نشانگر این است که دولت ترامپ در واقع خواستار مداخله نظامی در منطقه نیست (Benaim and Hanna, 2019: 24)، از این رو راهبرد آتش‌بیاری معرکه به نحو مناسب‌تر و کم هزینه‌تری منافع این کشور را تأمین می‌کند. طبق این رویکرد آمریکایی‌ها هنگام مشاهده بحران‌ها سعی بر این دارند که معرکه بحران را با سیاست‌های تحریک آمیز و تهاجمی در شرایط تنش‌زا قرار دهند. این کشور از طریق راهبرد آتش‌بیاری معرکه خواستار صلح و ثبات در غرب آسیا نیست. اکنون بحران سوریه، یمن، بحران کنونی عراق به وسیله سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا حالت فرسایشی به خود گرفته است.

۳-۲-۵. طعمه‌گذاری و خونریزی

راهبرد طعمه‌های‌گذاری و به دنبال آن خونریزی ناظر بر این مسئله است که آمریکا نسبت به وجود بستر تفرقه و خطوط گسل درون منطقه‌ی غرب آسیا آگاهی دارد، تحت چنین شرایطی مقدمه‌سازی وقوع درگیری‌های درون منطقه‌ای یک ضرورت است. آمریکا درصدد است که با بهره‌گیری از راهبرد تنش‌آفرینی و با درست کردن یک قوس بحران منطقه را درگیر ناآرامی کند. این مسئله از

1. Harry Truman
2. Joseph Stalin
3. Arc of Crisis

مقابله جریان‌های ناسیونالیستی با سیاست‌های آمریکا در منطقه ممانعت می‌کند و در واقع منطقه درگیر جنگ‌های درون‌دولتی می‌شود (Marshall, 2008: 1). از این رو به وجود آوردن بحران‌های مصنوعی در کشورهای منطقه و به دنبال آن کشاندن کشورهای موجود در جهان اسلام به گرداب بحران‌های فرسایشی یک نوع طعمه‌گذاری است. آمریکا راهبرد کلان طعمه‌گذاری را از طریق ترفند ایجاد فرهنگ ترس در منطقه پیاده‌سازی می‌کند. ترس، تهدید و طعمه در غرب آسیا نیز همزاد همدیگر هستند. آن چیزی که فرهنگ ترس در غرب آسیا را نهادینه ساخته بدینی غیر واقعی کشورهای عربی نسبت به ایران است. همین مسئله باعث شده که آمریکا بر روی این ترس طعمه‌های مختلفی را در میان کشورهای عربی بگذارد. سیاست محوری آمریکا در منطقه به منظور نهادینه ساختن فرهنگ ترس، تصویرسازی مصنوعی و دیگرستیز از بازیگران در قبال همدیگر است. برجسته‌ترین مصداق این مسئله را می‌توان در ترفند ایران‌هراسی مشاهده کرد. ایران‌هراسی^۲ فرهنگ هراس و احساس دائمی تهدید را نزد حکمرانان عربی برجسته می‌کند. واشنگتن در تلاش هستند که ایران را «شر بزرگ» جلوه داده که برای آینده قابل پیش‌بینی همچنان تهدید کشورهای عربی خواهد بود، از همین رو سعی بر این دارند که امنیت را به عنوان یک کالای با ارزش به کشورهای عربی صادر کنند.

مبنای ایجاد فرهنگ ترس در ترفند تولید تهدید نهفته است. آمریکا در سناریوی مطلوب خود همواره سعی در قرار دادن ایران و عربستان در وضعیت جنگ با همدیگر دارد. در صورت درگیری دو کشور قطعاً آسیب‌های فراوانی خواهند دید. بدون تردید چنین جنگی فراگیر خواهد بود و دامنه آن منطقه را در بر گرفته و زیرساخت‌های اقتصادی و فرهنگی این دو کشور بزرگ جهان اسلام را تضعیف می‌کند. فارغ از امکان‌سنجی وقوع درگیری میان ایران و عربستان سعودی آمریکا رویکرد طعمه‌گذاری را در میان دیگر کشورهای اسلامی به کار می‌گیرد. به عنوان نمونه آمریکا مسئله یمن را در قالب یک طعمه به عربستان واگذار کرده است. این کشور اجازه محاصره کامل هوایی، زمینی و دریایی یمن داده است. باید توجه داشت که آمریکا در حالی اجازه وقوع چنین

1. Culture of Fear

2. Exporting Iranophobia

اقدامی توسط عربستان را داده که می‌دانست این‌ها چیزهایی نیستند که مردم یمنی می‌خواهند و این مسیری نیست که جهت صلح در یمن باید طی شود (Atlanticcouncil, 2020).

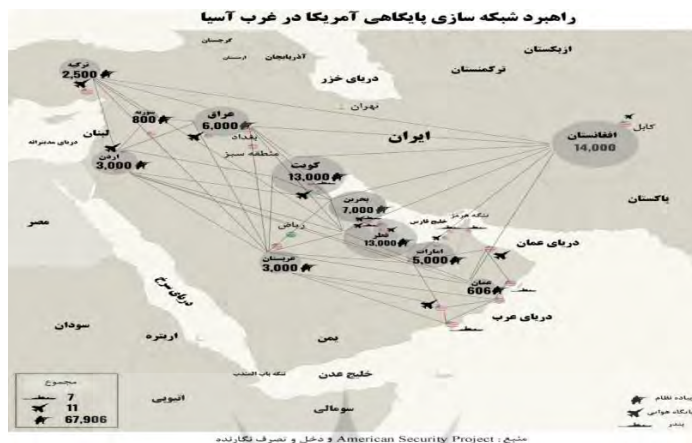
۴-۲-۵. راهبرد شبکه‌سازی پایگاهی

شبکه‌سازی پایگاهی از زمره راهبردهای اصلی آمریکا به منظور محافظت از منافع خود در غرب آسیا است. آمریکا حضور نظامی در غرب آسیا را به منظور نیل به انگیزه‌ها و اهداف خود اجتناب‌ناپذیر می‌داند. در واقع این کشور هنوز در تلاش است که به منظور تسلط بر منطقه، کسب نتایج مطلوب و سازماندهی آن مطابق ترجیحات خود، پایگاه‌های نظامی گسترده‌ای را دائر کند. این استراتژی ناظر بر ایجاد سلسله مراکز نظامی و امنیتی درهم تنیده و مرتبط با هم در غرب آسیا است که به‌رغم کار ویژه متفاوت، از یک دستور کار مشترک در راستای پیگیری اهداف منطقه‌ای پیروی می‌کنند. طبق ایده شبکه‌سازی پایگاهی ایالات متحده باید به اندازه کافی به منابع تهدیدکننده نزدیک باشد تا از حمله نظامی آنها جلوگیری کنند. آمریکا اکنون تقریباً در تمامی کشورهای منطقه بجز ایران پایگاه‌هایی را احداث کرده است. پس از جنگ‌های عراق و افغانستان به تدریج بر میزان پایگاه‌های این کشور در منطقه افزوده است (Lostumbo and Others, 2013:3). نیروهای آمریکا حاضر در این مراکز توانایی‌های فوری جهت مقابله با نقاط هدفی را دارند که آمریکا آن را تهدید اساسی برای منافع خود تشخیص داده است. این پایگاه‌ها ذیل مأموریت‌های هوایی، دریایی و زمینی ایفای نقش می‌کنند و به علاوه از مأموریت‌های همدیگر به صورت شبکه‌ای حمایت می‌کنند. هر گونه حمله به هر یک از این پایگاه‌ها بلافاصله توسط سایر پایگاه حمایت می‌شود. نکته مهم پراکندگی این پایگاه‌ها است. این مراکز غالباً در اطراف ایران، ذخایر انرژی نفت و گاز همچون عراق، قطر و عربستان دائر گردیده‌اند. آمریکایی در این پایگاه‌ها طیف وسیعی از مأموریت‌ها را انجام می‌دهند، از گشت‌زنی در مسیرهای تجاری گرفته تا آموزش نظامیان کشورها متفق با این کشور تا شرکت در عملیات ضد تروریستی و حمله به مواضع کشورهای ناهمسو و حمایت از کشورهای همسو را انجام می‌دهند (Ashford, 2018:131-132).

مشارکت‌های امنیتی ایالات متحده با کشورهای عربی توسط این پایگاه‌ها شکل داده و هماهنگی می‌شود (Boduszyński, 2019:13-14). همپوشانی منافع با کشورهای میزبان شرایطی را جهت

حضور ایالات متحده فراهم ساخته است. همپوشانی منافع به معنای وجود منافع یکسان نیست، همپوشانی منافع منجر به این شده که کشور A جهت نظارت بر کشور B در کشور C یک پایگاه دائر کند. کشور C نیز به واسطه اینکه سیاست کشور A را در راستای منافع خود تصور می‌کند و کشور B را نیز یک تهدید علیه خود به شمار می‌آورد با آن موافقت کند. نکته دیگر اینکه کشور A تسلیحات راهبردی خود را همیشه در یک منطقه نزدیک به تهدید مستقر نمی‌سازد بلکه امکانات لجستیکی را در کیلومترها دورتر در خاک کشور دیگر مستقر می‌سازد، به عنوان نمونه ممکن است ایستگاه‌های زمینی ماهواره‌ای و عملیات تجزیه و تحلیل اطلاعات آمریکا در عراق مستقر نباشد، یا اینکه نیروهایی که در عراق فعالیت می‌کنند به یک شبکه جهانی لجستیکی پایگاه‌های هوایی و دریایی در دریای عمان متکی هستند. به رغم اینکه آمریکایی‌ها پس از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ اقدام به تأسیس پایگاه‌های نظامی دائمی در بسیاری از کشورهای منطقه کردند و چنین اظهار داشتند که این تصمیم اقدامی دفاعی جهت ایجاد صلح در خاورمیانه و اطمینان از جریان نفت است اما باید توجه داشت این پایگاه‌ها یک راهبرد برای نیروهای آمریکایی جهت تسریع در حمله به هر ملتی در منطقه‌ی غرب آسیا است که آنها انتخاب می‌کنند. مقامات آمریکایی بر این اعتقادند که این کشور باید همچنان از توسعه شبکه پیچیده‌ای از پایگاه‌ها و مراکز فرماندهی حمایت کنند. حفظ و نگهداری پایگاه دریایی در منطقه یک محاصره استراتژیک علیه منبع تهدید و اهرمی مؤثر در درگیری‌های احتمالی آینده است. این مسئله یک اهرم مناسب برای سرکوب نیروهای طرفدار ایران است که همواره احتمال حملات پراکنده آنها علیه نیروهای آمریکایی مستقر در خارج از خاک آمریکا وجود دارد. چنین مراکزی در شرایط کنونی به وسیله مهمات مخصوص عملیات‌های ارتش اشباع شده‌اند (Jones and Others, 2019: 10-11). به علاوه ارتش آمریکا از ماه می سال ۲۰۱۹ تا کنون ۱۴ هزار نیروی اضافی به خاورمیانه اعزام کرده است. این کشور هم اکنون پایگاه‌های نظامی در عراق، سوریه، عربستان، قطر، اردن، ترکیه، افغانستان، عمان، امارات، بحرین دارد (Berger, 2020). شکل (۶) نشانگر پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه و شبکه ارتباطی است که میان آنها برقرار می‌باشد.

شکل (۶): نقشه راهبرد شبکه سازی پایگاهی آمریکا در غرب آسیا



۵-۲-۵. طرح ناتوی عربی

آمریکا کشورهای عربی را به تشکیل یک واحد نظامی متشکل و فرادولتی مشابه با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی تشویق کرده است. راهکار آمریکا ابتکار اتحاد امنیتی و سیاسی استراتژیک خاورمیانه موسوم به مسا است. نمای کلی طرح ناتوی عربی به این صورت است که مشارکت کنندگان اصلی پروژه همان کشورهای عضو خلیج فارس هستند. مقامات آمریکا اینگونه تصور تهدید را برجسته می کنند که توانایی های رو به رشد موشک های بالستیک ایران کشورهای همسایه را نگران می کند، لذا سیستم دفاعی مشترک خلیج فارس مطمئناً یک راه حل موثر و کارآمد خواهد بود (Finabel, 2018:5). از این رو همزمان با مطرح ساختن تهدید ایران تشکیل واحدهای واکنش سریع که با ظرفیت ۴۰۰۰۰ هزار نفر و متشکل از نیروهای منظم، متخصص، کارآموده و فرادولتی را یک اهرم ضروری جهت مقابله با تهدید ایران قلمداد می کنند. محل استقرار این نیروها با فرماندهی دائمی در مصر یا یکی دیگر کشورهای خلیج فارس است. نیروها توسط یک ژنرال عربستانی فرماندهی خواهند شد. ساختار فرماندهی ناتوی عربی شامل بخش های جنگی مختلفی از جمله نیروهای هوایی، دریایی، زمینی و نیروهای ویژه می شود. در همین رابطه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر عضو فرماندهی نیروی هوایی خواهند بود. حدود ۵۰۰۰ سرویس فرماندهی نیروی دریایی را

تشکیل می‌دهند. تقریباً ۳۵۰۰۰ بخشی عضو نیروهای زمینی خواهند بود. کشورهای مربوطه هزینه این افسران را پرداخت می‌کنند. مطابق نظر مقامات آمریکای این ائتلاف نوظهور سنی نه تنها به لحاظ اطلاعاتی و تدارکات بلکه از لحاظ آموزش سایبری، نیروهای ویژه و مسلح شده به وسیله پهپادهای بدون سرنشین از حمایت این کشور برخوردار می‌شوند (Stavridis, 2015).

طرح ناتوی عربی در واقع از ایده احاله مسئولیت منطقه‌ای به نیروهای عربی و تفویض تأمین امنیت خلیج فارس و غرب آسیا به یک سازمان امنیتی - نظامی است. ناتوی عربی چهار کارویژه مهم برای آمریکا در پی دارد. کشورهای عربی امروزه به یک پایگاه برای مقابله با نظامی‌های سیاسی ناهمسو با سیاست‌های آمریکا در عراق، لبنان و سوریه است، از این منظرگاه ناتوی عربی یک جبهه جهت رویارویی با ایران است. از سوی دیگر تهدید ایران و نگرانی کشورهای عربی زمینه همکاری میان ناتوی عربی و اسرائیل را میسر می‌سازد و همین مسئله ذهنیت تاریخی ناشی از جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ را از ذهنیت اعراب خواهد زدود (Ahmadi, 2018). باید توجه داشت که چنین معاهده نظامی که باعث ایجاد اتحاد شود دلالت بر دخالت ایالات متحده و اسرائیل نیز دارد، به واسطه هماهنگی ساختار و اهداف طرح ناتوی عربی با اهداف منطقه‌ای آنها هر دو به ارائه پشتیبانی امنیتی و اطلاعاتی از آن می‌پردازند و در مقابل از مزایای این سازمان عربی بهره‌مند می‌شوند. در وهله سوم منجر به کاهش نفوذ و مقابله با حضور منطقه‌ای روسیه و چین در خلیج فارس می‌گردد، کار ویژه چهارم سازمان ناتوی عربی کاهش هزینه مأموریت‌های آمریکا است. در واقع پیمان امنیتی - نظامی عربی به ایالات متحده اجازه می‌دهد هزینه‌های مالی فشرده خود را در منطقه کاهش دهد.

۶-۲-۵. راهبرد پهپادی

آمریکا در گذشته عمدتاً رویکرد بمباران فرشی یا بمباران اشباع^۱ و عملیات‌های گسترده نظامی را اتخاذ می‌کرد. مطابق با رویکرد بمباران اشباع اقدام به پرتاب تعداد زیادی بمب به منظور ایجاد ویرانی یکنواخت در منطقه‌ی انتخابی، محوریت داشت (Kasavchenko, 2018:9). به طوری که در پهنه انتخابی مورد حمله تمامی استحکامات دشمن نابود می‌گردد. اما در راهبرد جدید آمریکا

1. Carpet Bombing or Saturation Bombing

تمرکز روی این اصل است که کمیت حضور در غرب آسیا باید جای خود را به کیفیت بدهد و از بمباران‌های فرشی و حضور گسترده اجتناب شود. مواردی از جمله رشد سریع صنعت هواپیماهای بدون سرنشین با سیستم‌های هدایت‌پذیر دقیق از راه دور محوریت این راهبرد را تشکیل می‌دهند. آمریکا در دوره دونالد ترامپ به این نتیجه رسیده بود که ضرورتی جهت حضور گسترده و پرهزینه نظامی در غرب آسیا نیست (Davtalan and Others, 2020: 220). این رویکرد در دوره ریاست جمهوری جو بایدن نیز مورد دقت و توجه زیادی است. در همین رابطه پس از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، بایدن در بیانیه‌ای که برای مردم آمریکا خواند اعلام کرد: «ما [هم اکنون] آنچه بدان توانایی‌های فراتر از افق گفته می‌شود داریم که شامل پهپادها می‌شوند که معنای آن این است که می‌توانیم به تروریست‌ها و اهداف خود بدون سربازان آمریکایی روی زمین حمله کنیم» (www.whitehouse.gov, 2021).

مطابق با راهبرد کوچک‌سازی پنتاگون این کشور در صدد است تا نیروهای نظامی خود در غرب آسیا را کاهش دهد و به موازات همکاری پایگاهی نزدیک‌تر با متحدان منطقه‌ای، سعی در بهره‌گیری از تکنولوژی هواگردهای بدون سرنشین و کنترل از راه دور دارد. این کشور به سمت ایجاد ارتش کوچک، چابک و ماهر سوق پیدا خواهد کرد که در پشت تپه‌ها و ساختمان‌ها پنهان می‌شوند و سپس هنگام رویت دشمن به سمت هدف به پرواز در می‌آیند. طرح ارتش آمریکا این است که در آینده پهپادهای دیده‌بان و بازدارنده مسلح و تهاجمی را جایگزین نیروهای زمینی به اصطلاح «چکمه‌های روی زمین»^۲ کند. صنعت پرنده‌های بدون سرنشین در راهبرد آمریکایی غالباً در جاهایی که برای ضربه‌زدن به اهداف مهم، استفاده از پیاده‌نظام عملیات ویژه خطرناک بوده، مناسب است. جلوگیری از خونریزی افسران آمریکایی و هزینه‌های کمتر و موفقیت بیشتر در میدان‌های نبرد باعث شده تا پهپادها اهمیت زیادی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکایی کسب کند. در همین رابطه پل ولفوویتز،^۳ معاون وزیر دفاع سابق آمریکا می‌گوید: «نیروهای آمریکایی به منظور انجام

1. Ver-the-Horizon Capabilities

2. Boots on the Ground

3. Paul Wolfowitz

عملیات‌ها به پایگاه‌های آسیب‌پذیر خارجی وابسته هستند. این مسئله منجر ایجاد انگیزه برای مخالفان جهت توسعه قابلیت‌های ضد دسترسی به منظور دور نگه داشتن ما از همسایگان آنها می‌شود. بنابراین ما باید با بهره‌برداری از تعدادی از فناوری‌هایی شامل هواپیماهای دوربرد وبدون سرنشین (یا پهپادها)، و سکوهاى مخفی، وابستگی خود به پایگاه‌ها و دستور عملیاتی قابل پیش‌بینی و آسیب‌پذیر آنها را کاهش بدهیم» (Krepinevich and Others, 2003:6). پهپادها در آمریکا به انواع متعددی تقسیم می‌شوند و همه پرنده‌های بدون سرنشین مسلح نیستند. در آمریکا صنعت پهپادی پیشرفت قابل توجهی پیدا کرده است و از پهپادهایی که به وسیله دست به سمت هوا پرتاب می‌شدند، یعنی مدل واسپ و ریون که حدود ۳۰ اینچ طول داشتند، تا پهپادهای قدرتمند و فوق پیشرفته شکارچی یا پریدیتور - که بیش از ۲۷ فوت طول دارد - و گلوبال هاوک - که طول آن حدود چهل فوت می‌باشد - را شامل می‌شود (Blanchard, 2011:1). لازم به ذکر است دو نوع از پهپادهای آمریکا مخصوصاً برای مناطق عملیاتی نظیر غرب آسیا طراحی شده‌اند. مدل شکارچی یا پریدیتور و دیگری دروگر یا ریپر که قابلیت‌های زیادی در عملیات با مصافت طولانی داشته و تطابق‌پذیری بالایی با شرایط آب و هوایی مختلف دارند، برجسته‌ترین آنها به شمار می‌رود.

۷-۲-۵. راهبرد دفاع در عمق

دفاع در عمق که همچنین به عنوان دفاع عمیق یا انعطاف‌پذیر یا کشتان نیز شناخته می‌شود یک استراتژی نظامی است که به جای ممانعت از پیشروی اولیه مهاجم، سعی در به تأخیر انداختن آن، خریدن زمان و تحمیل تلفات اضافی با هدف تسلیم کردن مهاجم دارد. اتکای به راهبرد دفاع در عمق جهت کاهش دادن سرعت دشمن در طول زمان یا با تسلیم وادار کردن آن است. طبق این راهبرد از تمرکز روی ایده شکست دادن دشمن با یک خط دفاعی ابتدایی محکم اجتناب می‌شود. آمریکا در این راهبرد در ابتدا به صورت دفاعی عمل می‌کند و امکان دامن‌گستری فعالیت‌ها را به دشمن می‌دهد، مناطق عملیات دشمن را به صورت کم حفاظت شده قرار می‌دهد و اجازه می‌دهد تا نیروهای دشمن در سرتاسر قلمرو هدف پراکنده شوند. آمریکا هم‌زمان با این اقدام برخی مراکز راهبردی و نقاط فرماندهی مرکزی نیروهای دشمن را هدف قرار می‌دهد، این مسئله باعث می‌شود که مهاجم ابتدایی به دلیل ضعف مالی تحرک خود را از دست دهد و عملاً پراکنش نیروهایش

منجر به تعدد مراکز در دسترس برای هدف‌گیری می‌گردد. به واقع آمریکا ابتدا در مقابل سیاست‌های توسعه‌طلبانه مهاجم قرار نمی‌گیرد و عملاً راهبرد درهای باز در میان نبرد را اتخاذ می‌کند، پس از پراکندگی نسبی نیروهای مقابل، آنگاه ضدحملات برق‌آسایی علیه نقاط ضعف دشمن با هدف فرسودن توان وی یا عقب‌راندن او به مواضع سابقش انجام می‌دهد. هنگام دامن‌پراکنی نیروهای دشمن از پهپادهای هدایت‌پذیر از راه دور و هلیکوپترهای فوق پیشرفته آپاچی بهره می‌گیرند (Freedber, 2018).

۸-۲-۵. راهبرد تجزیه و تسخیر

از زمره راهبردهای برجسته‌ای که آمریکا به منظور خاتمه بحران‌های منطقه‌ای و ایجاد فضای صلح در غرب آسیا مطرح می‌سازند تجزیه واحدهای سیاسی غرب آسیا است. آنها همواره اذعان می‌دارند که راه‌حل ایجاد ثبات در غرب آسیا مراجعه و عبرت‌آموزی از نمونه‌هایی موفقیت‌آمیز خاتمه بحران در مناطق دیگر است که می‌تواند به عنوان راه‌حل‌های موجود و ممکن جهت خاتمه درگیری‌ها (Banchev, 2012:44) در غرب آسیا مورد استفاده قرار گیرد. کشورهای سلطه‌گر غالباً پتانسیل‌های خود را بر ویرانه‌های ملل دیگر بنا و تقویت می‌کنند. کنترل حریف ضعیف، تقسیم‌شده و ناپایدار به مراتب آسانتر و کم‌هزینه‌تر از مدیریت کنشگران منطقه‌ای ناهمسو و با سرزمین بزرگ و یکپارچه است. آمریکا نیز جهت نائل آمدن به این منظور، راهبرد تقسیم و تسخیر (Eminic, 2018) را مطرح ساخته است. واشنگتن این هدف را از طریق رویکرد هرج و مرج سازنده عملیاتی می‌کند. آنها به واسطه اینکه موفق نشدند طرح خاورمیانه بزرگ خود را از رهگذر حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ عملیاتی کنند در تلاش هستند که پروژه خاورمیانه جدید را آغاز کنند. این پروژه که چندین سال در مرحله برنامه‌ریزی بود، شامل ایجاد هلال ناپایداری، آشوب و خشونت از لبنان، فلسطین و سوریه تا عراق، خلیج فارس و ایران است. گام ابتدایی این طرح تلاش جهت ایجاد هرج و مرج سازنده، خشونت و جنگ در سرتاسر منطقه بود تا آمریکا،

1. Divide and Conquer

2. New Middle East

3. Constructive Chaos

انگلیس و اسرائیل بتوانند نقشه خاورمیانه را متناسب با نیازها و اهداف ژئواستراتژیک بازترسیم کنند. به منظور عملیاتی ساختن ایده بازآفرینی خاورمیانه یک جنگ گسترده‌تر در راستای ترسیم مجدد مرزها اجتناب‌ناپذیر است (Sanchez, 2016). کشور سوریه و عراق برجسته‌ترین موارد کاربست این راهبرد هستند که همسویی با جبهه مقاومت اسلامی انگیزه آمریکا و رژیم صهیونیستی جهت تجزیه آن به واحدهای کوچکتر را مضاعف ساخته است. دو طرح برنارد لوئیس و اوود بینون مبنای تئوریک تجزیه این دو کشور به چند اقلیم است. بر طبق طرح لوئیس عراق به سه دولت شیعه در جنوب، دولت سنی در مرکز و یک کشور کرد در شمال تقسیم می‌گردد (Nicolas, 2016: 23-24). شکل (۷) نشان دهنده طرح برنارد لوئیس است.

شکل (۷): نقشه طرح تجزیه برنارد لوئیس



(Source: www.Yeniakit.Com)

طرح لوئیس خدمت زیادی به اسرائیل کرده است. به همین خاطر بنیامین نتانیاهو هنگام مرگ برنارد لوئیس در ماه مه سال ۲۰۱۸ در خصوص وی اینگونه می‌گوید: «برای همیشه سپاسگزار وی خواهیم بود؛ لوئیس دفاع پایدار و مستحکمی از اسرائیل داشت. وی از برنامه‌ریزان کاخ سفید و پنتاگون جهت حمله به عراق بود» (Makinde, 2018).

هم چنین آمریکا و رژیم صهیونیستی درصدد تجزیه کشور سوریه به چند اقلیم سنی، علوی، دروزی هستند. رام بن باراک مدیر کل وزارت اطلاعات اسرائیل در این خصوص می‌گوید: «تجزیه

و تقسیم سوریه تنها راه حل ممکن است» (Quartz, 2016). طرح بینون نیز ایجاد نوعی شبهات نظری در ذهن متفکران بود که این مسئله را به عنوان پیش‌فرض بپذیرند که بسترهای درگیری در جهان عرب وجود دارد، نه تنها این بحران‌ها امکان سربرآوردن دارند بلکه باید به شکل‌گیری آن دامن زد. مهم‌تر از همه در صورت وقوع بحران بایستی تنها گزینه محتمل یعنی طرح تقسیم‌بندی مجدد واحدهای سیاسی را مطرح ساخت. بینون ابتدا در لیست خواسته‌های خود به کشور سوریه و عراق اشاره می‌کند. وی بر این باور بود که تجزیه و فروپاشی سوریه و عراق بعداً در مناطقی منحصر به فرد مانند لبنان هدف اصلی و طولانی‌مدت اسرائیل است. مبنای فکری این طرح دو هدف محوری است که اولاً اسرائیل به یک قدرت منطقه‌ای و امپراتوری تبدیل شود و دوماً با انحلال تمام کشورهای عربی موجود، کل منطقه به کشورهای کوچک تبدیل شود (Chossudovsky, 2015).

۶. تجزیه و تحلیل

مسئله خروج آمریکایی‌ها از منطقه به یک دیدگاه متداول در مجامع دانشگاهی و تحلیلی تبدیل شده است. جفری کمپ به عنوان یکی از تحلیل‌گران برجسته بین‌المللی در همین رابطه می‌گوید: «من نمی‌توانم زمانی را به یاد بیاورم که نفوذ آمریکا در خاورمیانه به این میزان ضعیف شده باشد» (Polaschik and Others, 2019:5). یا اینکه مارک لینچ و امانی جمال از زمره متخصصان کارشناسان سیاست خارجی آمریکا بر این عقیده هستند که: «خرد متعارف حکم می‌کند که عقب نشینی ایالات متحده شروع شده است» (Lynch and Jamal, 2019) با این حال باید گفت که برداشت از خروج ایالات متحده از خاورمیانه یک واقعیت اغراق‌آمیز است اما نفوذ آمریکا در منطقه قطعاً در حال کاهش است. به همان صورت که شرق اروپا برای فدراسیون روسیه، شرق آسیا برای چین به لحاظ سیاسی، امنیتی و اقتصادی مهم است، غرب آسیا نیز یکی از مناطق استراتژیک برای آمریکا به شمار می‌رود. با این حال یک دوگانگی پیرامون سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا مبنی بر تداوم حضور یا خروج از این منطقه وجود دارد. برخی معتقدند که تهدیدها

علیه منافع ایالات متحده امروز از هر زمان دیگری قوی‌تر است و این مسئله مستلزم افزایش حضور این کشور است، در حالی که برخی دیگر معتقدند سرمایه‌گذاری بیش از حد آمریکا در منطقه عواقب مخربی داشته است، بنابراین ابتدا لازم است که سطح حضور کاهش داده شود و با توجه به استقلال این کشور از انرژی منطقه بایستی در بلند مدت خروج کرد و بیشتر توجه خود را بر کنترل چین متمرکز نماید.

به واقع آمریکایی‌ها روی این موضوع اشراف دارند که چین از طریق رویکرد هوشمند خود در حال اتحادسازی با کشورهای منطقه و نفوذ از دریچه مسائل اقتصادی و رویکردهای توسعه‌ای است. کاهش حضور آمریکا در منطقه و شکل‌گیری خلاء استراتژیک یک فرصت ژئوپلیتیکی برای چین است؛ حضور آمریکا عملاً چالشی بنیادین در عملیاتی ساختن و رونق ابتکار یک کمر بند و یک جاده است که چین از طریق آن قصد شبکه‌ای کردن تجارت خارجی با محوریت هژمونی اقتصاد چینی را دارد. خروج آمریکا یک پیشران جدی برای چین خواهد بود تا اندیشه رهبران آن مبنی بر ضرورت دامن‌گستری و تسلط بر بنادر، جزایر و بازارهای تجاری در خارج از مرزها و متعاقب ارزآوری برون‌مرزی عینیت پیدا کند. بنابراین به صرف ابتناء به ایده کلان شیفت نگاه آمریکا از غرب آسیا به شرق آسیا نمی‌توان نتیجه گرفت که این کشور در منطقه خلاء قدرتی ایجاد خواهد کرد که رقبای اصلی آن را پوشش دهند. بنابراین آمریکا میزان قدرت خود را در گستره غرب آسیا کاهش نخواهد داد که بر سطح قدرت در جبهه شرق آسیا در برابر چین بیافزاید.

واقعیات میدانی سرآغاز خروج آمریکا از منطقه را نشان نمی‌دهند، بلکه آشکار می‌سازد که حضور این کشور در غرب آسیا تداوم پیدا می‌کند. اما آنچه که مشخص است اینکه نوع حضور و سازوکار عملیاتی تغییر پیدا می‌کند (Haass, 2019). هرچند آمریکا ممکن است هنگام ثبات نسبی کمیت حضور خود در منطقه را کاهش دهد، اما کیفیت حضور و به تبع آن نقش‌آفرینی افزایش می‌یابد. به واقع این کشور هر چند حضور یگان پیاده نظام خود در منطقه را کاهش داد، اما با نیروهای کارآزموده و سلاح‌های پیشرفته‌تر و با استفاده دقیق‌تر حضور خود را تداوم بخشیده است. این مسئله هم تلفات انسانی را کاهش می‌دهد هم اینکه وجه این کشور نزد افکار عمومی تخریب نمی‌شود. امروزه این کشور عملیات‌های خود را به صورت پهپادهای بدون سرنشین انجام می‌دهد،

نمونه واضح این مسئله کشتن ابوبکر البغدادی و ترور سیاسی قاسم سلیمانی و ابومهدی مهندس است. برخلاف این پنداره که آمریکا در حال خروج کامل از منطقه است اما هیچ حقیقت اساسی وجود ندارد که حضور و نقش خود را در منطقه‌ای که تقریباً نیم قرن بر آن تسلط داشته است، کاهش دهد. دولت آمریکا مطلع است که عقب نشینی از خاورمیانه آسان یا بدون ریسک و هزینه نیست. آنها هنوز منافع در حمایت از جریان آزاد نفت و ارتقاء امنیت اسرائیل و شرکای آمریکایی در جهان عرب، مقابله با جبهه مقاومت و سد نفوذ چین و روسیه دارند. با توجه به این واقعیت‌ها ایالات متحده نمی‌تواند کاملاً خود را از منطقه بیرون بکشد و به اذعان مقامات این کشور نباید سعی در انجام این کار کند. با این حال، می‌تواند خود را به روشی هوشمندانه تر و مؤثرتر مستقر کند (Catalano Ewers, 2019). لذا هر چند مردم آمریکا که با اضطراب در انتظار نوعی برنامه خروج هستند، دیر هنگام خواهند دید که هیچ برنامه خروجی در منظومه سیاسی - امنیتی آمریکا وجود ندارد (Riverspitt, 2011:3).

در خصوص مقوله انرژی هم باید گفت که هر چند انقلاب نفت شیل باعث کاهش نیاز آمریکا به نفت و گاز خاورمیانه شده، ولی رهبران سیاسی این کشور مسئله عدم قطعیت نوسانات احتمالی منبعث از بازار نفت را کنترل نکرده و به همین خاطر نمی‌توانند کاملاً از شوک قیمت نفت مصون بمانند. ممکن است که آمریکا به نوعی به مازاد خالص در صادرات نفت برسد، اما به‌طور پیوسته جهت سلامت کلی اقتصاد جهانی به واردات مستقیم نفت به ویژه از خلیج فارس وابسته بوده است. دانیل یرگین در همین رابطه می‌گوید: «فقط یک بازار نفت وجود دارد» (Pagliarulo, 2016:12). مقصود وی مسئله تعیین قیمت نفت است. قیمت نفت تابعی از پویایی تقاضا و عرضه است که در مقیاس جهانی کار می‌کند و به تبع آن بی‌ثباتی در بازار جهانی نفت، تأثیرات منفی بر قیمت سوخت می‌گذارد. نفت همچنان مهم‌ترین منبع انرژی است و خلیج فارس با وجود ذخایر گسترده و هزینه‌های استخراج بسیار کم، استراتژیک‌ترین منبع انرژی برای آمریکا است و تا مدتی باقی خواهد ماند. آنچه در منطقه اتفاق می‌افتد همچنان برای امنیت ایالات متحده و متحدین نزدیک آن اهمیت دارد. لذا در دنیای واقعی، استقلال انرژی یک پارادوکس اقتصادی و وعده اشتباه است؛ هر

کار و شغلی در آمریکا نسبت به سال ۲۰۰۰ بیشتر به جریان پایدار نفت از خلیج فارس وابسته است (Cordesman, 2020:6). از این رو به رغم تمامی پنداره‌ها مبنی بر بی‌نیازی به انرژی غرب آسیا و همچنین هزینه بر بودن حضور منطقه‌ای باید گفت که منطقه غرب آسیا اهمیت خود را برای آمریکا حفظ خواهد کرد.

با این وجود بایستی به این موضوع نیز اشاره داشت که آمریکا در شرایطی قصد ماندگاری در غرب آسیا را دارد که قدرت این کشور بیش از پیش با افول مواجه شده است. این افول نتیجه‌ی تصمیم آگاهانه سیاستمداران این کشور نیست بلکه ناشی از قدرت‌گیری بازیگران دیگر از جمله هسته‌های متعدد فروملی و فراملی است که در قالب محور مقاومت فعالیت می‌کنند. در آغاز هزاره سوم میلادی قدرت آمریکا به میزانی بود که عملاً از پیش خود را برنده نبردها قلمداد می‌کرد، اما این موضوع قابل تسری به زمان کنونی نیست و این کشور تصمیم‌گیر و تعیین‌کننده فرایند و نتیجه نهایی تحولات میدانی نیست. در همین رابطه ایمانوئل والرشتاین می‌گوید: «آمریکا، مانند گذشته، برنده جنگ‌ها نیست و به هر اقدامی در خاورمیانه دست زند بازنده خواهد بود. امروزه هیچ یک از نیروهای قدرتمند مؤثر در خاورمیانه از آمریکا تبعیت نمی‌کنند» (Wallerstein, 2013). محور مقاومت اسلامی به مثابه کنشگر اصلی در مقابل حضور منطقه‌ای آمریکا عرض اندام کرده است. رویکرد مطلوب این محور اخراج نیروهای آمریکایی در کشورهای عراق و سوریه است. با این وجود آمریکا در سال ۲۰۲۰ طی عملیات یگان پهپادی قاسم سلیمانی و ابومهدی مهندس رهبران میدانی محور مقاومت را ترور کرد. انتخاب کشور عراق به عنوان محل ترور به نحو هدفمند صورت گرفت. چنین اقدامی منعکس‌کننده این پیام بود که عراق پایگاه اصلی و همواره‌کننده مسیر دستیابی آمریکا به اهداف منطقه‌ای است. لذا این کشور حاضر است که به منظور ابقا در چارچوب جغرافیایی عراق شدیدترین اقدامات نظامی را علیه مخالفان انجام دهد. پس از ترور و به‌رغم رأی پارلمان عراق و همچنین تظاهرات مردمی مبنی بر خروج بی‌وقفه نیروهای خارجی از خاک عراق، آمریکا نه تنها از فراخواندن نیروهای خود اجتناب کرد بلکه از طریق یگان پهپادی و هوافضا بر سطح ایمنی پایگاه‌ها نیز افزود. لذا آمریکا حتی پس از ترور رهبران مقاومت تصمیم جدی به منظور خروج ندارند و همچنین باید توجه داشت که اگر در آینده خروجی صورت بگیرد

ابتدا از عراق جلوه‌نمایی خواهد کرد و تا زمانی که عراق اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خود را حفظ کند این کشور تصمیمی به منظور خروج ندارد. با این وجود تحت شرایطی به حضور در عراق ادامه می‌دهد که قدرت و نفوذ چندوجهی و لایه لایه‌ای گروه‌های ضدآمریکایی نظیر حشدالشعبی پس از ترور رهبران مقاومت بیش از پیش توسعه یافته و نهادینه شده است.

شکل (۸): مدل مفهومی پژوهش



۷. نتیجه‌گیری

طی چند دهه اخیر حضور منطقه‌ای آمریکا به یکی از مسائل مهم و معماهای غامض در سپهر سیاسی - امنیتی منطقه غرب آسیا مبدل شده است. اهمیت این حضور به میزانی است که بسیاری از روندها و رویدادهای غرب آسیا متأثر از نوع کنش و واکنش این کشور است. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای برخی کنشگران نظیر اسرائیل امنیت‌آفرین است، اما مجموعه جهان اسلامی و ایران را با چالش مواجه ساخته است. به واسطه اینکه سیاست خارجی بسیاری از کشورها به صورت مستقیم و غیرمستقیم از حضور منطقه‌ای آمریکا متأثر است، لذا آشنایی با روند، اهداف و راهبردهای آمریکا در غرب آسیا اهمیت راهبردی دارد. اخیراً پنداره‌هایی مبنی بر بی‌اهمیتی غرب آسیا برای آمریکا مطرح شده است که مطابق آن گمانه‌هایی مبنی بر قصد خروج آمریکا از این منطقه ارائه گردیده است. سوال اصلی پژوهش این بود که آیا آمریکا در پرتو سیاست راهبردی منطقه‌ای، قصد خروج از غرب آسیا را دارد؟ غرب آسیا به لحاظ موقعیت ژئواستراتژیکی، منابع عظیم سوخت‌های فسیلی و همچنین بازار مصرفی بزرگ، اهمیت شایانی برای آمریکا دارد. سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا نشانگر یک روند صعودی و مداخله‌گرایانه است. آمریکا اهداف ویژه‌ای برای خود در غرب آسیا طرح کرده که سد نفوذ ایران، امنیت اسرائیل، تضمین جریان آزاد نفت، تجارت جنگ و فروش تسلیحات و سد نفوذ چین و روسیه جزء مهم‌ترین آنها است. طبیعتاً نیل به چنین اهدافی نیازمند به کارگیری راهبردهای محوری است که بستر کسب نتایج مطلوب و بهینه را میسر سازد. راهبردهایی نظیر شبکه‌سازی پایگاهی، اتحاد و ائتلاف‌سازی با متحدان عربی، موازنه‌سازی فرامنطقه‌ای، تشکیل ناتوی عربی، راهبرد درهای باز در جنگ، طعمه‌گذاری، آتش‌بیاری معرکه، تجزیه و تسخیر برجسته‌ترین مواردی هستند که مدنظر نخبگان سیاسی و امنیتی این کشور است. مبنای تمامی این راهبردها چند مسئله است؛ یکی اینکه جنگ‌های پرهزینه که به اقتصاد و وجهه آمریکا نزد افکار عمومی دنیا لطمه می‌زند، در نتیجه کمترین و جاهت را یافته است، از سوی دیگر حضور این کشور هوشمندانه‌تر خواهد شد و بهره‌گیری از نیروهای سیار دریایی و همچنین استفاده از صنعت پهپادی اهمیت بیشتری در قیاس با پیاده نظام‌های مستقر یافته است. تهدیدات علیه اقتصاد این کشور - از جمله بی‌ثباتی احتمالی و چالش در روند صادرات

انرژی - و همچنین تهدات علیه پایگاه‌های نظامی نظام، باعث خروج نشده بلکه حضور کیفی تر و کم هزینه تر این کشور در سالیان کنونی برجسته شده است. حضور کیفی این کشور به صورت بهره‌گیری از صنعت پهپادی و نیروهای واکنش سریع صورت می‌گیرد و حضور کم هزینه نیز به صورت امنیت تقسیمی و احاله مسئولیت به متحدان نظیر عربستان و امارات اعمال می‌شود. آمریکا در صدد است که بار هزینه‌های امنیتی بر دوش متحدین سنتی خود قرار دهد و تنها هنگامی که منافع حیاتی این کشور تحت خطر بیفتند مداخله مستقیم نماید. باید گفت که سیاست خاورمیانه آمریکا در سلسله تحولات آینده با یک دگردیسی تمام عیار روبرو نخواهد و مسئله خروج آمریکا از غرب آسیا منتفی باشد؛ چرا که اهمیت راهبردی غرب آسیا و قرائن میدانی از این مدعا حمایت نکند؛ گزاره‌هایی از جمله رفتارهای خطرناک رقبا و دشمنان، امنیت اسرائیل، دفاع از متحدین عربی، چالش جدی قدرت‌های بزرگ نظیر چین و روسیه، امنیت انرژی و کنترل کریدورهای صادرات انرژی و تجارت دریایی باعث شده که مدعای خروج آمریکا از غرب آسیا را در شرایط کنونی نتوان با واقعیات میدانی مستند ساخت.

۸. قدردانی

از دانشگاه شاهد به ویژه گروه علوم سیاسی و مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی به منظور بسترسازی جهت نگارش این مقاله تشکر می‌کنیم.

References

1. Ahmadi, A.R (2018). Here Is Why An Arab Nato Is Unlikely, Nationalinterest, Available At: <https://Nationalinterest.Org/Blog/Middle-East-Watch/Here-Why-Arab-Nato-Unlikely-39217>
2. Danchev, A (1999). Alchemist Of War: The Life Of Basil Liddell Hart, London:Phoenix.
3. Banchev, B (2012). How Balkanization Replaced Lebanization During The Break Up Of Yugoslavia, Académie Des Sciences De Bulgarie Institut D'études Balkaniques & Centre De Thracologie, Sofia, Xlviii, 1.
4. Boduszyński, M (2019). Us Democracy Promotion In The Arab World: Beyond Interests Vs. Ideals, Boulder, Lynne Rienner Publishers.
5. Catalanoewers, E (2019). Assessing U.S. Policy Priorities In The Middle East, Center For A New American Security, Policy Paper.
6. Cordesman, A (2020). American S Failed Strategy In The Middle East: Losing Iraq And The Gulf, Csis, Center For Strategic A International Studies, Burke Chair In Strategy.
7. Cordesman, A (2020). The Gulf And Iran S Capability For Asymmetric Warfare, Csis, Center For Strategic A International Studies, Burke Chair In Strategy.
8. Council On Foreign Relations (2018). The Iran Fault Line, Available At: <https://www.cfr.org/event/iran-fault-line>.
9. Crawford, N (2019). United States Budgetary Costs and Obligations of Post-9/11 Wars through FY2020: \$6.4 Trillion, Boston University, the Frederick S. Pardee Center for the Study of the Longer-Range Future.
10. Davtalab, M.R; And Others (2020). Donald Trump Foreign Policy In Syrian Crisis And Its Threats And Opportunities For The Islamic Republic Of Iran, Geopolitics Quarterly, Volume 16, Issue 57, Pp 208-245.
11. Fathi, M.J; Mossanejad, M.j (2020). A Comparative Study Of The Russian Federation's Perception And Model Of Crisis Management In Syria And Ukraine Based On The Cuban Crisis Model, Geopolitics Quarterly, Volume 16, Issue 59, Pp 83-118. <https://orcid.org/0000-0002-8879-0910>
12. Finabel (2018). Towards An Arab Nato?, An Expertise Forum Contributing To European Armies Interoperability Since 1953, Food For Thought Paper, Finabel.
13. G. Jones, S (2019). War By Proxy Iran's Growing Footprint In The Middle East, Csis Briefs, Center For Strategic & International Studies,
14. Guirguis, D (2011). Egypt After The Revolution: An Early Assessment, Washington, Institute For Near East Policy.
15. Gunasekara, S.N (2015). Bandwagoning, Balancing, And Small States: A Case Of Sri Lanka, Asian Social Science; Vol.11, No. 28. Doi: 10.5539/ass.v11n28p21.

16. Hartung, W (2019). Trump Policy And Trends In U.S. Arms Sales, World Peace Foundation At
17. Hass, R (2010). War Of Necessity, War Of Choice: A Memoir Of Two Iraq Wars, New York: Simon & Schuster.
18. Honigman, J (2019). Israel: America's Ally By The Numbers, Jewish Policy Center.
19. J. Mearsheimer, J; M. Walt, S (2016). The Case For Offshore Balancing A Superior U.S. Grand Strategy, Foreign Affairs.
20. Kasavchenko, K (2018). Advanced Ddos – The Enemy Within, Cisco, Brkpar-2555.
21. Krepinevich, A; and Others (2003). Meeting The Anti-Access And Area-Denial Challenge, Center For Strategic And Budgetary Assessments, Washington, Dc
22. Krieg, A (2016). Externalizing The Burden Of War: The Obama Doctrine And Us Foreign Policy In The Middle East, International Affairs 92: , Pp97–113
23. Lostumbo, M; and Others (2013). Overseas Basing Of U.S. Military Forces An Assessment Of Relative Costs And Strategic Benefits, Rand Corporation, National Defense Research Institute.
24. M. Pollack, K; Y. Saab, B (2017). Us Strategy Options For Iran's Regional Challenge, Atlantic Council, Berent Scowcroft Center On International Security, Policy Paper.
25. Marshall, A.G (2008). Creating An Arc Of Crisis: The Destabilization Of The Middle East And Central Asia The Mumbai Attacks And The Strategy Of Tension, Global Research, Mundo Árabe Conjuntura Atual E Análise De Cenários.
26. Mearsheimer, J (2013). Structural Realism. In T. Dunne, M. Kurki, & S. Smith, International Relations Theories. 3rd Edition (Pp.: 77-93) Oxford: Oxford University Press.
27. Mearsheimer, J (2001). The Tragedy Of Great Power Politics , New York, Ny: Norton.
28. Mousavi Shafae, M; Monfared, Gh (2019). Neo-Jacksonian Foreign Policy Of Donald Trump, Geopolitics Quarterly, Volume 15, Issue 53, Pp146-179.
29. Overhaus, M; Brozus, L (2016). Us Foreign Policy After The 2016 Elections Presidential Contenders' Opposing Concepts And Domestic Political Dynamics, German Institute For International And Security Affairs, Swp Comments 33.
30. Pagliarulo, D (2016). Smart Geopolitics, Dangerous Ideas: Energy Security, Ideology, And The Challenges Of American Policy In The Persian Gulf, European Journal Of American Studies, Vol 11, No 2.

31. Parsi, T (2020). Trump Has Two Options: Leave The Middle East Or War With Iran, Nationalinterest, Available At: <https://Nationalinterest.Org/Blog/Buzz/Trump-Has-Two-Options-Leave-Middle-East-Or-War-Iran-149871>.
32. Polaschik, J; And Others (2019). The Future Of Us Engagement In The Middle East, Middle East Policy, Vol.26, No.2. <https://Doi.Org/10.1111/Mepo.12418>.
33. Prifti, B (2017). Us Foreign Policy In The Middle East, Publisher Namepalgrave Macmillan, Cham.
34. Rudolf, P (2016). Liberal Hegemony And Us Foreign Policy Under Barack Obama, German Institute For International And Security Affairs, Swp Comments 40.
35. Salmani Jelodar, Y; And Others (2020). Jcpoa And Its Impact On Iran's Regional Policies And Strategies: Continuity Or Change, Geopolitics Quarterly, Volume 16, Issue 59, Pp 83-118.
36. Thompson, J (2018). Trump's Middle East Policy, Global Security At The Center For Security Studies (Ccs) At Eth Zurich, No.230.
37. Wallerstein, I (2013). Consequences of U.S. Decline, Available At: <https://iwallerstein.com/consequences-decline/>.
38. Wezeman, P; And Others (2019). Trends In International Arms Transfers 2018, Stockholm International Peace Research Institute (Sipri) Factsheet.
39. Zakaria, F (1998). From Wealth To Power. The Unusual Origins Of America's World Role. Princeton: Princeton University Press.